



نشر آوازی بوف

خوابهای تلخ و شیرین

فضول باشی

نوشته ف. الف



خوابهای تلخ و شیرین آقای فضول باشی

نویسنده: ف. الف

تهیه و تنظیم: قاسم قره داغی



نشر آرای بوف

© AVAYE BUF - 2025

سرشناسه	: خوابهای تلخ و شیرین آقای فضول باشی / نمایشنامه--
عنوان و نام پدید آورنده	: خوابهای تلخ و شیرین آقای فضول باشی / [کتاب] / مولف: ف.
مشخصات نشر	الف ؛ تهیه و تنظیم: قاسم قره داغی دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۳،
امور فنی و انتشار	: قاسم قره داغی
مشخصات ظاهری	: ۶۲ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱ س.م.
شابک	: نشر اینترنتی: GGKEY:7ELXRQ1AS44
موضوع	: نمایش نامه / داستان / متن فارسی
DK5	: -
شماره کتابشناسی ملی	: 7ELXRQ1AS44

خوابهای تلخ و شیرین آقای فضول باشی | نمایش نامه

- تألیف: ف. الف
- ویراستار: قاسم قره داغی
- چاپ اول: ۱۴۰۳
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: GGKEY:7ELXRQ1AS44
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحوه تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر (لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

فهرست:

- ۶..... پیش گفتار
- ۷..... سخن ناشر
- ۸..... مصاحبه ای با آقای فضول باشی
- ۳۷..... یک پیشنهاد ساده
- ۴۶..... فضول باشی وزیر میشود
- ۵۴..... ملا شدن فضول باشی
- ۷۱..... فضول باشی یکه بز
- ۹۶..... فضول باشی سلطنت طلب میشود

پیش گفتار

فضول باشی سبک سر سبک عقل نمیدانست کتاب خواندن در سایت های اینترنتی هم جرم سنگینی محسوب میشود و مجازات سنگین تری را دارد و اگر میدانست ار ترس و وحشت حتما خوابی هم میدید که برای شنوندگان و دوستان کتاب کتابی را باز خوانی میکند و شلید هم برای همیشه از وحشت دیگر از خواب بیدار نمیشد تا خواب دیگری ببیند.

بهمین جهت این کتاب تقدیم میشود به بانوی بزرگوار نیک سیرت فاضل و نیک گفتار با صدائی دلنواز که شنوندگان را با عشق به لایه لایه صفحات کتاب هدایت میکرد.

ف. الف

سخن ناشر

کتاب «خواب‌های تلخ و شیرین آقای فضول باشی» اثری است که جسورانه در تاریک‌ترین زوایای جامعه و ذهن انسان قدم می‌گذارد. این نمایشنامه شجاعانه، مرزهای نقد و کنایه را می‌شکند و به مبارزه با تابوها و ساختارهای پوسیده می‌پردازد. نویسنده با طنزی تلخ و نگاهی نافذ، واقعیت‌های ناپیدا را به تصویر می‌کشد و سوالاتی عمیق درباره عدالت، دین، سیاست و انسانیت مطرح می‌کند.

این کتاب نه تنها یک اثر ادبی است، بلکه سندی است از مقاومت در برابر سانسور و اندیشه‌های محدودکننده. «آوای بوف» مفتخر است که این اثر را به فارسی زبانان معرفی کند، با امید به آنکه مسیر گفتگو و تأمل درباره موضوعات مهم اجتماعی و فرهنگی هموار شود.

بخوانید و به یاد آورید که ادبیات آزاد، نیرویی است که مرزهای سکوت را در هم می‌شکند.

مدیر انتشارات آوای بوف

قاسم قره داغی

مصاحبه ای با آقای فضول باشی

من فضول باشی مدتی است شبها خوابهای عجیب و غریبی میبینم، دروغ نگفته باشم هم در خواب میترسم و از وحشت بیدار میشوم، هم در بیداری از ترس بدنم به لرزه می آفتد و مثل آدمهای لغمه ای، تمام اندام هایم بی اراده شروع به لرزش میکنند، نمیدانم پیامی در خوابهای من هست یا نه، البته من اصلا به خواب و تعبیر خواب و این چیزها اعتقادی ندارم ولی از بس این خوابها که اصلا مسبوق به سابقه نمیباشند هر شب من را از خواب بی خواب کرده و تنم را به لرزه درمیآورد کم کم باورم شده حتما باید پیامی در این خوابها نهفته باشد، و یا قرار است اتفاقی برای من فضول باشی بیافتد، البته از زمانی که من پیام را توی کفش حضرات کردم انتظار حادثه ای را برای خودم پیش بینی میکردم، اما نه به این

شدت. البته در بعضی از خواب‌ها بنده را به هیچوجه تهدید نمیکنند، اما خودم از عاقبت حرفهای زده شده در خواب یا کارهایی که انجام میدهم به وحشت میافتم و تا برای شما تعریف نکنم به عمق نگرانی و ناراحتی های من پی نخواهید برد، لذا از آنجایی که جرات ندارم برای هر کسی آنها را تعریف کنم تصمیم گرفتم فقط برای شما عزیزانم بطور خصوصی مطرح کنم، تا شاید بتوانم از راهنمایی شما استفاده کرده و به آرامش نسبی برسم.

اما خوابها، دیشب خواب میدیدم یک جوانی بنام نادر صراف آمده و میخواهد با من مصاحبه کند، من که همیشه سعی میکردم زبان گویای مردم باشم و خواسته های آنها را در مصاحبه با مقامات و شخصیت های وابسته به حکومت مطرح کنم حال این جوان آمده با من در چه رابطه ای میخواهد مصاحبه کند، در آپارتمان را باز کردم جلوی در ایستاده بود، سلام کرد و گفت طبق قرار قبلی خدمت رسیدم تا مصاحبه ای انجام دهیم، گفتم آهان یادم رفته بود شما نادر صراف

هستید، که جواب داد خیر حراف هستم، اگر صراف بودم جای بسی خوشبختی و خوش بیاری بود، با لبخندی گفتم چه فرق میکند هر دو از یک قماش هستند، یکی با پول زیادی سر و کار دارد یکی هم با حرف زیاد، بفرمایید تو، بفرمایید اگر موافق باشید همین جا کارمان را شروع کنیم.

در حال جلوی تلویزیون و پشت میز کوتاه جلو مبلی روی دو مبل روبروی هم قرار گرفتیم و پرسیدم ضبط میکنید؟ فوراً جواب داد بله، چرا که نه، ضبط صوتی از کیفش درآورد و روی میز گذاشت و گفت آقای فضول باشی همیشه شما با دیگران مصاحبه میکردید امروز من میخوام با شما مصاحبه کنم اشکالی که ندارد؟

فضول باشی:

خیر، چه اشکالی داره من مثل خیلی آدمهای از خود راضی نیستم که بگم با فلانی و فلانی یا فلان روزنامه و نشریه یا فلان کانال تلویزیونی مصاحبه نمیکنم، نخیر بنده با هر نشریه

و هر کانال تلویزیونی و هر کس و ناکسی مصاحبه میکنم
حتی با پیوزی...، معذرت میخوام قصد داشتم بگم حتی با
حسین شریعتمداری که این کلمه ناشایست از زبانم خارج
شد، چون همانطور که میدانید بنده بر خلاف آقایان و
سردمداران قوم از بیان الفاظ رکیک جدا خودداری میکنم و
دهانم را با چنین الفاظی آلوده نمیکنم باز هم معذرت
میخوام.

حراف:

خواهش میکنم من میخوام نظر شما را در رابطه با آزادی
خانم نازنین زاغری پیرسم، اصلا شما در این رابطه چه
تحلیلی دارید؟

فضول باشی:

اینها را هم ضبط میکنید؟

حراف:

البته هرچی بفرمایید ضبط میشه مگر اینکه شما رضایت نداشته باشید.

فضول باشی:

خواهش میکنم مانعی نداره ضبط بفرمایید، والله بنده به این مسئله از چندین جهت نگاه میکنم، اولاً به نظر بنده از ابتدا زندانی کردن نازنین کار درستی نبود، آخه نازنین را کسی زندانی نمیکند، نازنین ناز است درست نیست زندانی شود، شما به هر شخص یا چیزی که خیلی زیبا و ظریف باشد میگویید چقدر ناز است نازنین است، خوب آدم درست و حسابی میاد نازنین را زندانی میکند؟ نخیر اصلاً از اول این کار درستی نبود، البته توجه داشته باشید این یک جهت و یک دید به این مسئله است و اما جهت دیگر قضیه، بر طبق گفته مقامات دستگیری این خانم به جهت جاسوسی برای اجانب بوده و البته صد درصد مشخص نکردند این خانم جاسوسه برای چه کشوری جاسوسی میکرده، ولی باز این مهم نیست مهم ثابت شدن جاسوس بودن است که حتماً این

مسئله ثابت شده اگر چنین باشد معاوضه ایشان هم اشکالی ندارد، همیشه جاسوسها را با هم معاوضه میکردند و میکنند و البته درست است ایشان را با پول معاوضه کردند شاید دلیلش هم ارزش این جاسوسه بوده که دولت استعماری انگلیس حاضر شده برای ایشان بعد از چهل و سه سال بدهی به ایران که پانصد و سی میلیون دلار بود را پرداخت کند، خود این مبلغ نشان دهنده این است این خانم یک جاسوس که نه ابر جاسوسی بوده که چنین پولی را دولت فخریه انگلیس بخاطر یک جاسوس دوملیتی که اصالتاً هم ایرانی بوده نه انگلیسی پرداخت میکند، و این خود نشانگر این است که مسئولان امنیتی کشور باید حواسشان خیلی جمع باشد، جاسوسی که به یک نفر ختم نمیشود، حتماً جاسوسهای دیگری در مملکت فعالیت میکنند باید حتماً آنها را به چند دلیل دستگیر و زندانی کرد، یک: اجازه فعالیت های جاسوسی آنها را خنثی کرده اجازه ادامه کار به آنها ندهند، دو: آنها را مانند خانم زاغری زندانی کنند تا در زمان مناسب اگر جاسوسهای ما هم در

کشورهای بیگانه لو رفته و دستگیر شده باشند با آنها معاوضه و در غیر اینصورت به ازای آزادی آنها باج کلانی بگیرند، نه مثل این جاسوسه اسرائیلی کاترین شکدم فقط مقامات دلخوش به همخوابگی با او بودند و اجازه دادند مرغ از قفس بپرد و حالا چه خاکی میخواهند تو سرشان بریزند، معلوم نیست هر روز این خانم میخواد فیلمهای پرنویدی که با مقامات و مسئولین طراز اول مملکت تهیه کرده رو در مرض دید جهانیان قرار بده و آبروی نداشته ما را برباد بده، پس اگر خانم زاغری جاسوس بوده باید زندانی میشد و اما زیاد هم نمیشود به ادعاهای مقامات امنیتی و قضایی و پرونده هایی که برای متهمین تشکیل میدهند اعتمادی کرد.

ما فرض را بر جاسوس بودن خانم زاغری میگذاریم و اصلا و ابدا دوست نداریم در اینباره دچار شک شویم زیرا اگر ایشان جاسوس نبوده باشند این شش سال حبس را چه کسی میخواهد پاسخگو باشد، مگر میشود شش سال از عمر انسانی را به همین سادگی ازش گرفت بعد هم ولش کرد به امان

خدا، چنین عملی از لحاظ شرعی، عرفی، انسانی و قوانین بین المللی درست نیست.

این قسمت آخر عرایض بنده را زیاد جدی نگیرید چون شش سال عمر در برابر تمام عمر یک نفر چیزی نیست، خیلی ها را این رژیم حذف فیزیکی کردند، کشتند و بعضی ها را در سینه گورستان شهرها خواباندن و بعضی های دیگر را در جاهای نامعلوم، در زندانها فله ایی اعدام کردند و یکی یکی را هم بشکل های مختلف از صفحه روزگار محو کردند.

اگر نمونه میخواهید خانم زهرا کاظمی همین اواخر، بکتاش آبتین، ستار بهشتی، زهرا موسوی، در خیابانها هم پویا بختیاری، ندا آقاسلطان و هزاران هزار جوان دیگر. پس به نظر بنده این هم جہتی دیگر بود کہ میشہ بہ این ماجرا نگاه کرد.

حراف:

پس از نظر شما این گروگان گیری اصلا اشکال حقوقی و اخلاقی ندارد؟

فضول باشی:

چرا شما عمداً از لفظ گروگانگیری استفاده میکنید؟

در دین مبین اسلام کجا و کی دستور گروگانگیری داده شده؟

آقا جان زعمای مملکت ما نمایندگان امام زمان و الله هستند، مگر کاری بر خلاف شرع مقدس اسلام انجام میدهند که این یعنی گروگانگیری دوامی باشه؟

حراف:

شما که قبلاً فرمودید برایشان اصلاً کشتن مردم مهم نیست، هزار هزار در زندان و بیرون زندان کشته و می‌کشند، به نظر اینطور میاد که حرف‌های شما ضد و نقیض است.

فضول باشی:

بینید آقا جان، شما هم اشتباه میکنید و هم زود قضاوت میکنید، بله من گفتم میکشند و بی‌رحمانه هم میکشند اما

نگفتم کار خلاف اسلام و احکام قرآنی انجام میدهند، اگر کشتند در راه خدا کشته اند همانطور که علی ابن ابیطالب (ع) در راه خدا کشتند، "قتلوفی سبیل الله" چرا متوجه نمیشوید در راه خدا میکشند هر نفری را که به خاک و خون میکشند یک کرسی در بهشت به آنها داده میشود، به کی؟ به آنهایی که کشته اند

حراف:

آنها که بدست این افراد کشته میشوند چه میشوند؟ تکلیف آنها چیست؟

فضول باشی:

روشن است آقا، روشن است، چون شما آگاهی زیادی از اسلام ندارید متوجه نمیشوید اگر توجه کنید عرض میکنم، آنها که کشته میشوند اگر، اگر بیگناه باشند که میروند به بهشت و اگر گنهکار هم باشند هم به جزای اعمالشان در این دنیا رسیده اند هم خدمت مضاعفی به این افراد شده زیرا با

این اعدام یا قتل یا هر چی دیگر شانس آورده بار گناهانشان
را زیاد نمیکنند پس باید خدا را شکر کنند که کشته شده اند.

حراف:

آقا این چه فرمایشیه، شاید یکی اصلا نخواد بره تو بهشت شما
چه حقی دارید جان و زندگی بنده خدایی را بگیرید و روانه
بهشتش بکنید تازه بهشت را کی دیده و...

فضول باشی:

آهان دیگه نشد، نه نشد! داری پاتو بیشتر از حدت دراز
میکنی مواظب باش، صبر من هم حدی داره یعنی تو منکر
بهشتی؟ اول باید موضعت روشن بشه تا من به این مصاحبه
ادامه دهم، یعنی تو بهشت را قبول نداری؟ مردیکه، دونگه،
الدنگ، پدر سوخته، شش کلاس درس خوندی و منکر

بهشت میشی؟ باید تکلیفم با تو روشن بشه راستشو بگو قبول

داری یا نداری؟

حراف:

بهشت یا همان مینو و رضوان را چرا قبول نداشته باشم؟ با آن

پریان آنچنانی و رودهای شیر و عسل مگر دیوانه ام که باور

نداشته باشم.

فضول باشی:

پس این چه مزخرفی بود که گفتی؟

حراف:

اشتباه کردم آقا، آدمه دیگه شیر خام خورده است یه وقتهایی

ور اضافی میزنه، شما زیاد سخت نگیرید اصلا بنده شکر

زیادی خوردم لطفا شما ناراحت نشوید.

فضول باشی:

پس بهشتو قبول داری.

حراف:

بله، چرا قبول نداشته باشم، خدا انشالله قسمت من و شما هم بکنه.

فضول باشی:

امین یا رب العالمین، پس اون کسیکه بی گناه کشته میشه میره تو بهشت جایی که من و شما هم آرزویش را داریم، خوب تو بگو این چه اشکالی داره مسلمانی را روانه بهشت میکنند باید متشکر هم باشد، اما از صحبتهای شما اینطور استنباط میشود که زیاد راغب نیستید بروید به بهشت اما اگر هوس کردید با حوریهای بهشتی حالی بکنید دو سه تا حرف های ناجور دیگه بزن تا خودم ترتیب سفرت به بهشت رو بدم.

حراف:

اتفاقا من هم مانند هر مسلمانی مشتاق و عاشق بهشت هستم، چیزی که هست میخوام بطور طبیعی و با بلیط اعمال خودم برم تو بهشت دوست ندارم از بازار آزاد و یا بازار سیاه بلیط تهیه کنم، حضرت اعزراییل هر وقت آمد سراغمان دستها را به نشانه تسلیم بلند میکنم و میگم بریم من از هر جهت آماده ام، اما مثل اینکه از بحث اصلی خیلی دور شدیم.

فضول باشی:

ایرادی ندارد این صحبت ها هم واجب بود، باید موضع شما مشخص میشد، یادتان هست چی میگفتیم؟

حراف:

صحبت به اینجا کشیده شده بود، شش سالی که خانم زاغری
در زندان بودن را چگونه میشه توجیه یا جبران کرد

فضول باشی:

هیچ توجیحی نمیخواد، چه جبرانی؟ باید خدا را شکر کند
اعدامش نکردن اگر انگلیس این پانصد و سی میلیون دلار را
بدهکار نبود یا قبلاً پرداخت کرده بود کسی چه میدونه چه
بلایی سر این زن می آمد.

حراف:

پس شما به هر صورت این عمل گروگانگیری را تایید
میکنید؟

فضول باشی:

آقا مواظب حرف زدنتون باشید، من یک بار این مسئله را
توضیح دادم، از حالا هم گفته باشم من مسئولیت حرفهای
شما را به هیچ وجه قبول نمیکنم، گروگانگیری یعنی چی؟

مگر دولت اعتقادی ما گروگانگیر است گروگانگیری کار گروههای تروریست، یک فردی جرمی مرتکب شده یا نشده دستگیر و زندانی شده که فقط خود ذات الهی میدونه و بس بقول معروف "الله و اعلم" بعد قرارمدار گذاشته میشود که دولت فخمه انگلیس طلب ایران را بدهد تا مقامات هم خانم زاغری ایرانی تبار را که تابعیت انگلیس راهم دارند آزاد کند، به همین سادگی این وصله ها با هیچ چسب دوقلو و سه قلوبی به نظام مقدس انقلابی اسلامی ما چسبیدنی نیست، ترور و گروگانگیری کار ابر قدرت های کافر و شیطان بزرگ است ما خود قربانی ترور بوده و هستیم، کی دست های پاک و منزه ما آلوده به ترور بوده؟

حراف:

میخشد جناب استاد فضول باشی، پس بختیار و سران حزب دومکرات کردستان و فریدون فرخزاد را چه کسی ترور کرد اینها را که دیگر نمیتوانید حاشا کنید.

فضول باشی:

باز دور گرفتی و افتادی تو سرازیری و تخته گاز هم میری،
ترمز بگیر پسر، آهسته ترمز بگیر صبر کن تا بهت بگم اینها
اسراری است که امثال تو هرگز نمیتوانند پی به حقایق آن
ببرند، چرا؟ چون گوش هایتان را برای شنیدن حرف حق
گرفته اید و جلوی چشمانتان را پارچه ای ضخیم بسته اید تا
حقیقت را نبینید و نشنوید، اما اگر مایل باشی من داستان این
ترورها را که دشمنان قصد دارند با دروغ پردازی چهره نظام
و مسئولین ما را خدشه دار کنند برایت فقط برای یک بار
شرح میدهم.

حراف:

خیلی ممنون میشوم جناب فضول باشی.

فضول باشی:

اگر قدری بصیرت داشته باشی و قدرت تجزیه و تحلیل
مسائل سیاسی، غیر سیاسی و اخلاقی را داشته باشی متوجه

میشوی شاپور بختیار، عبدالرحمان قاسملو را در سیزده ژوئیه سال ۱۹۸۹ ترور کرد و فریدون فرخزاد شاپور بختیار را در ششم اوت ۱۹۹۱ در آپارتمانش کشت، سپس صادق شرافکندی در سی و یک ژوئیه چون ازدست فریدون دل خوشی نداشت لذا فریدون را در آپارتمانش تکه تکه کرد، و صادق خان شرافکندی در پاییز همان سال یعنی در سال ۱۹۹۲ مراد فرخزاد که آمده بود جنازه فریدون را شناسایی کند و برادرش را به خاک بسپارد به انتقام فریدون در کافه میکونوس به رگبار می بندد و چند نفر دیگر را هم بخاطر انتقام گیری میکشد.

حراف:

عجب! پس ماجرای ترورهای خارج کشور بدین شکل بوده.

استاد شما با دقت به من نگاه کنید تو سر من شاخ نمی بینید، گیرم این سناریو درست باشد پس چرا از عباس راحل و

کاظم دارابی هنگام ورود به ایران مثل قهرمانان جنگی
استقبال کردند و حلقه های گل به گردنشان انداختند؟

فضول باشی:

آنها هموطنها و برادران مسلمانی بودند که بی جهت مورد
تهمت و افترا قرار گرفته بودند و بی جهت و مظلومانه متحمل
حبس و زندان شده بودند.

حراف:

من که سر در نمی آورم!

فضول باشی:

نباید هم سر در بیاری مگه هر کسی میتواند از سیاست سر در
بیاورد و متوجه زیر و بم های این علم بشود. برای همین شما
و من باید از یک مجتهد عالم و آگاه تقلید کنیم و اجازه
بدهیم ایشان بجای ما فکر کنند و تصمیم بگیرند.

حراف:

اون که بله درسته، اما درمورد ترورهای داخلی چی میگی،
داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری، پرویز دویی،
ابراهیم زال زاده، سعیدی سیرجانی و یک اتوبوسی که قرار
بود به تهر دره سقوط و عده ای از نویسندگان و شعرا و
روشنفکران را باخودش به اعماق دره ببرد چه سناریویی
دارید تعریف کنید؟

فضول باشی:

شما جماعت غیر خودی مثل اینکه عمدا حرف های درست
و حسابی و منطقی را نشنیده میگیرید و منکر حقیقت و
واقعیت میشوید.

آقایی که خودتو به کوچه علی چپ میزنی در همان ابتدا
رهبر فرزانه فرمودند درست است که اینها با ما مخالف بودند
اما بر علیه نظام هم اقدامی نمیکردند و مخالفین بی خطری
بودند پس کشتن آنها به هیچوجه نمی تواند کار نظام باشد.

این را گفت یا نگفت؟ چرا لال مونی گرفتی و جواب نمیدی
حرف بزنی گفت یا نگفت؟

حراف:

بله فرمودند، اما بعدا معلوم شد کار ماموران اطلاعات بوده،
شما هم قبول میکنید تمام ترورهای داخلی کار سربازان
گمنام امام زمان بوده؟

فضول باشی:

بله صد درصد، واگر نه در نظام مقدس جمهوری اسلامی چه
کسی جرات میکند سر خود دست به ترور بزنی یا اسید به
صورت خانمها بپاشد، ملاحظه میفرمایید که نظام قدرتمند
ولایی هیچگاه یکی از قاتلین یا اسید پاشها را دستگیر نکرده
چون خودی و طبق و وظیفه عمل کردن.

حراف:

پس قبول دارید خودی بودند؟

فضول باشی:

بله، مگر غیر از این شدنیست؟

حراف:

این فرمایش شما کاملاً بر خلاف فرمایشات قبلی شماست، من نمیدانم کدام حرف شما را منتشر کنم. اینکه ما ترور دولتی و حکومتی نداریم یا تمام ترورها و حذف‌های فیزیکی و اسید پاشی‌ها توسط مامورین یا خودی‌ها صورت گرفته، نمیدانم شما درباره آدم ربایی‌های رژیم چه فلسفه بافی میکنید؟

فضول باشی:

کدام آدم ربایی، مثل اینکه جنابعالی از خودتان هم حرف در میاورید و سوژه آفرینی میکنید.

حراف:

ربودن ریگی و روح الله زم. درباره ربودن این دو نفر رژیم
کار خودش را یک شاهکار توصیف میکرد و با تعاریفش
آدم ربایی را کاری محیرالعقول میدانست و بقول خودش دنیا
را انگشت به دهان و هاج و واج کرده بود. بهمین خاطر
فرمایشات شما ضد و نقیض نیست؟

فضول باشی:

دوست من باز شما احساساتی شدی و از روی احساسات
حرف میزنی نه به فرمان عقلت، ضد و نقیض چه صیغه ایه
(پس از قدری مکث) بله اشکال کار همینه که شما نمیخواید
متوجه باشید هر پدیده ای را باید با شرایط حاکم بر آن پدیده
سنجید و بر اساس شرایط است که پدیده ها شکل میگیرد و
احکام صادر میشود، شما به چی و چه کسی میخواهید ایراد
بگیرید؟ خداوند هم اوامری صادر فرمودند که بعدا بر خلاف
آن اوامر حکم دیگری دادند. در قرآن که کلام الله است
آیات زیادی نازل شده که توسط ناسخ، منسوخ شده است.
کار به جایی رسیده الله در آیه ۱۰۶ سوره بقره میفرمایند "هر

حکمی را که نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندنش را میاوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست."

از این نوع آیات در قرآن بسیار آمده شما در مورد کلام الله چی میگردید؟ شاید به کار خدا هم ایراد میگیرید؟

حراف:

خیر بنده غلط میکنم، جناب آقای فضول باشی با فرمایشات متین جنابعالی بنده هم متوجه شدم، هم ارشاد.

فضول باشی:

الحمدوالله رب العالمین، پس این مصاحبه باعث و بانی یک عمل حسنه هم شد.

حراف:

بله، از این لحاظ بنده از جناب عالی بی نهایت سپاسگزارم، اما برای اینکه این دفتر را ببندیم و شما هم به تمامی سوالات

پاسخ داده باشید با اجازه شما سوال آخر را اگر مانعی ندارد

مطرح کنم؟

فضول باشی:

بفرمایید، خواهش میکنم، ما معتقدیم مردم باید کاملاً آگاه باشند و هوشیار، باید به مردم اطلاع رسانی دقیقی کرد مردم باید همه چیز را بدانند و ببینند "طلب العلم فریضه من مسلم والمسلمه" متوجه هستید فرمایش پیامبر از قول الله است، پس میتوانید سوال کنید.

حراف:

جناب فضول باشی، اگر خاطر مبارکتان بیاد داشته باشند همیشه از طرف مقامات حکومتی و حتی رهبری اعلام شده ما انرژی هسته ای را برای مصرف کارهای صلح جویانه میخواهیم نه برای مصارف نظامی و ساخت بمب اتمی، ولی از طرفی جهانیان مشاهده میکنند خواسته و نیت ما رسیدن به بمب اتمی است در اینباره چه نظری دارید؟

فضول باشی:

خوب دقت بفرمایید عرض میکنم اگر، اگر اینطور باشد که شما میگویید جواب بسیار ساده و روشن است، آقا جان خدعه کردیم چنانچه رهبر کبیر انقلاب در فرانسه هر چی گفته بودند فرمودند خدعه بوده، خدعه در فقه شیعه اشکالی ندارد، بماند، جایز هم هست اگر خدعه جایز نبود امام در پاریس فرموده بودند در جمهوری ولایت فقیه احزاب آزاد هستند بین زن و مرد هیچ امتیاز خاصی نیست، خانمها از نظام گذشته هم آزادتر خواهند شد، اتوبوس و آب و برق را مجانی میکنیم، برای همه خانه میسازیم، زمین مال خدا است و به همه زمین میدهیم و خیلی چیزهای دیگه.

مرد حسابی آن زمان یک آدم نبود بگه این ادعاها چگونه امکان داره عملی و پیاده بشه، درست است که امام (رحمت الله علیه) از علم اقتصاد چیزی نمیدانستند و میفرمودند اقتصاد مال خره، اما خدعه را که میدانستن، فکر نکنید فقط اول انقلاب امام خدعه کردند و تمام شد خیر تمام آنهایی که در

راس هستند خدعه را می‌شناسند و هر روز و هر شب خدعه میکنند و هیچ اشکالی هم ندارد، شما بارها دیده‌اید در هنگام انتخابات ریاست جمهوری یا هر انتخاباتی کاندیداها میانند حرفهای گنده تر از دهانشان می‌زنند، آیا آن ادعاها شدنی است؟ خیر، برای همین هم دیده نشده هیچگاه کسی در مقام مطالبه و اعتراض مطلبی گفته باشد.

فدای تو بشم این سردار محترم و فرمانده سپاه پاسداران در عرض هشت سال جنگ که کاندید ریاست جمهوری میشود به راحتی اعلام میکند در زمان ریاست جمهوری من ایران اصلا احتیاجی به استخراج و فروش نفت ندارد ما مرتب هزار یا ده هزار خارجی را گروگان میگیریم و برای آزادی هر کدام میلیون‌ها دلار تقاضا میکنیم این میشود منبع درآمد ما و اقتصادمان را بدین صورت پویا زنده میکنیم، درست است که این آقای سردار با مدرک دکترای شعور و فهمش در همین حد است اما این مطالب را در گوشه‌خانه خودش نمیگوید، جلوی دوربین و برای رسانه‌ها مطرح میکند و نه هشتاد

میلیون ایرانی، بلکه جمعیت کل جهان را مثل خودش نادان می‌انگارد.

حالا فرض کنید ایشان رای آورده رئیس جمهور شده آیا چنین ادعا و حرف پوچی قابل اجراست؟ مسلما هرگز، اما اگر از خودش سوال شود پس چی شد گروگانگیری، خواهد گفت خدعه کرده بودم، درسته؟ من فکر میکنم به جواب سوالتان رسیده باشید.

حراف:

بله، بسیار ممنون و سپاسگزارم ببخشید جناب فضول باشی من میتوانم تمامی فرمایشات شما را در این مصاحبه منتشر کنم؟

فضول باشی:

بله، چرا نمیتوانید ما که حرف بدی نزدیم حتما جهت آگاهی مردم منتشر کنید.

۱۴۰۰/۱۲/۲۷

زیر نویس:

برای نمونه میتوانید آیات زیر را مطالعه فرمایید:

- آیه ۱۰۶ و ۱۰۹ سوره بقره

- آیه ۲۹ سوره توبه

یک پیشنهاد ساده

و اما این خواب را درست در نهم فروردین یک هزار و چهارصد و یک دیدم، که احتمالاً بر اثر رحلت چند تن از آیات اعظام منجمله مرحوم آقای ریشه‌ری جرقه‌ای در ذهن من زده شده و گویا راز رمزی که تاکنون کسی متوجه آن نشده را پیدا کردم، لذا در خواب میدیدم دست به قلم شده اسرار این رمز سر به مهر را بر روی کاغذ آورده و سپس نمیدانم در تلگرام یا اینستاگرام به اشتراک گذاشته‌ام. تا اینجا مشکلی ایجاد نشده بود اما مشکل از زمانی شروع شد که مردم این مطلب را دیده و کامنت‌هایی گذاشتند وحشتناک، کامنت‌هایی با فحش‌های رکیک بدون هیچگونه ملاحظه‌ای و تهدیدهای خطرناک، عاقبت هم طبق تهدیدهایی که شده بود ناگهان چند نفر با چاقوهای ضامن دار دسته

استخوانی بالای سرم حاضر شده شروع کردن به مثله مثله کردن من که با فریادی چون رعد از خواب پریدم.

اما آن نوشته که باعث شد باز من مثل بیدی که در معرض تند بادهای خزانی قرار گرفته باشد به لرزه که نه به تکانهای شدید دچار شدم، و یک شب دیگر نتوانستم راحت بخوابم.

حال شما این نوشته را که تحت عنوان یک پیشنهاد ساده بود را به همان سبک و سیاق بخوانید و خود قضاوت بفرمایید.

با عرض ادب خدمت کلیه برادران مسلمان خودم مخصوصاً آن دسته از برادرانی که چون بنده حقیر اعتقاد کامل به امامت یازده اولاد حضرت علی ابی ابوطالب و بی بی فاطمه زهرا دارند، به آنهایی که چون من مشتاق ظهور هر چه زودتر بقیه الله اعظم هستند و هر پنج شنبه شب را به امید حضرتش تا صبح بیدار میمانند که خود را فدای قدوم مبارکش نمایند، اما چه سود تا شرایط ایجاب نکند حضرت به ته آن چاه که

اکنون حتما بعد از گذشت هزار سال بی آب و خشک شده است دل خوش کرده اند و ظهور نمی فرمایند.

در زمانیکه در این مملکت امام زمانی خاندانهایی مثل سامانی و غزنوی برای چاییدن و غارت بیشتر به جان هم می افتادند و در این میان نیروهایی از دو طرف که از مردم بودند و حتما هم مسلمان به خاک و خون می افتادند و مردم شهرها و دهاتها مورد جور و ظلم و ستم قرار میگرفتند نیامدند.

این درگیری ها بین خاندان های غزنوی و سلجوقی، سلجوقی و خوارزمشاهی ادامه داشت تا زندیه و قاجار و کشت و کشتار همچنان ادامه داشت، آن زمان که چنگیز خان مغول حمله و حشیانه اش را به سرتاسر آسیا آغاز کرد با آن همه کشتار که حتما بیشترین کشته ها از آن مسلمین بوده باز ایشان تشریف نیاوردند.

پس از این جنگ و قصابی بزرگ، باز دوباره بین بازماندگان مغولی با خودشان و دیگر خاندانها، تیمور حمله میکند و از

سرها برج میسازد حضرت از ته چاه حتی نگاهی به آن همه جنایت نکردند، آغا محمد خان که کرمان را تبدیل به شهر کوران میکند باز حضرتش توجه ای نفرمودند، در جنگ جهانی اول و دوم و کشتار وحشیانه هیتلر خبری از ایشان نبود، یا کشتار متمدنانه آمریکایی ها با انداختن دو بمب اتمی بر سر مردم ژاپن باز هم حرکتی نفرمودند.

شاید دوستان و برادران مسلمان من اعتراض کنند و بگویند جنگهای ناپلئون یا کشور گشایی های استعماری انگلیس و سایر کشورهای اروپایی و جنگ جهانی اول و دوم به امام مربوط نمیشود، اما دوستان اشتباه نکنید حضرت ظهور میفرمایند تا دنیا را پر از عدل و داد کنند، نه فقط ایران و چند کشور مسلمان را، چین و روسیه کافر و هندوستان گاو و بت پرست هم جزو پلان کاری آقا است. گو اینکه بیشتر این ماجراها از چنگیز و تیمور و آغامحمد خان گرفته تاهیتلر و موسولنی و استالین خشونت و بی رحمی چنان از درجه بالایی

برخوردار بوده که اگر ما هم بودیم از ترس جرات ظهور و حتی نگاه کردن را هم نداشتیم.

البته درست است که آقا امام زمان هستند و با سایر بندگان خدا از زمین تا آسمان تفاوت دارند اما بلاخره که انسان هستند و مثل ما از گوشت و پوست و استخوان و خون خلق شدند، شاید اگر خودشان را در آن شرایط نشان میدادند مورد غضب چنگیز و تیمور و آغا محمد خان قرار میگرفتند، بعد از تحمل آن همه سال در ته چاه زبانم لال، کشته یا کور میشدند و یا ماموران اس.اس هیتلر توجه ای به امام زمان بودن ایشان نمی کردند و ایشان را هم به اردوگاه های کار اجباری میفرستادند، حال این سوال مطرح میشود پس کی ایشان ظهور میفرمایند، آن شرایط ظهور کدام است، آیا باید خونریزی ها و بی عدالتی ها از این هم فراتر رود یا باید دنیا آرام و بدون جنگ و خونریزی باشد تا ایشان ظهور کنند.

البته میدانید من فقط گوشه های کوچکی از قتل و غارت منطقه خودمان را مطرح کردم از ظلم و بیادگری سایر

مناطق چون اطلاع زیادی نداشتیم حرفی به میان نیاوردیم، مگر میشود جنایاتی را که سفید پوستان در آفریقا کرده اند را نادیده گرفت، یا نسل کشی هایی که کشورهای استعماری با تصاحب سرزمین های دیگران انجام دادند، مثل نسل کشی سرخپوستان بدست اسپانیایی ها و فرانسویان و انگلیسی ها یا سایر اروپاییانی که در گوشه گوشه خشکی ها و قاره های زمین انجام دادند.

خوب نمیتوانم بگویم حضرت دلشان نمی خواهد ظهور کنند و در جای خوبی خوش میگذرانند، چون ظهور ایشان به امر خداوند میباشد، خواهش میکنم مطرح نفرمایید مگر خدا خواب است و یا چشمانش که هوالعظیم و البصیر است را به این همه ظلم و جنایت بسته، خیر، هرچه او مقدر بدانند همان خواهد شد.

سوال از خالق اصلا درخور و شان مخلوق ناقابل نیست، باید به جای سوال خودمان جواب را پیدا کنیم من به یک نتیجه ای رسیدم و فکر میکنم جواب سوالمان را یافته ام، ببینید

دوستان اگر قرار باشد شرایط ظهور را ما فراهم کنیم باید بینیم آن شرایط چیست و علت اینکه ظهور تا چندین قرن طول کشیده چیست. اگر از این دید به مسئله نگاه کنید همگی شما هم فوراً پاسخ و راه حل را متوجه میشوید، عزیزان تا زمانی که نمایندگان امام زمان یعنی آخوندهای اسلامی در روی زمین جولان میدهند و در بین شما مردم هستند خوب معلوم است که احتیاجی به ظهور آقا نیست، اما تصور کنید که حضرتش در روی زمین هیچ نماینده‌ای نداشته باشند همگی باهم به زیر زمین رفته باشند و هیچ مدرسه آخوند سازی هم نباشد که باز آخوند پرورش بدهد و دنیا از وجود نازنینشان بی بهره باشد آنوقت چی میشود، حضرت دیگر نماینده و نایبی ندارند و مجبور میشوند برای حل مشکلات مسلمین خودشان پای در میدان بگذارند و از ته اون چاه لعنتی خودی نشان دهند، باور کنید تنها راه ظهور حضرت همین است و چیز دیگری نیست، مثل این میماند شما، نمی گویم حاکم شهر یا کشور فقط یک کارخانه و

موسسه تولیدی تجاری داشته باشید و خودتان در یک جای خوش آب و هوا با از ما بهتران مثل بهشت در حال عیش و نوش باشید و در موسسه شما وکیل یا نماینده یا نایب شما یا هر اسمی که میخواهید روش بگذارید به خوبی آنجا را اداره میکند، شما از این بابت خاطرتان آسوده است، چرا باید از آن بهشت زمینی دست بکشید و به کارخانه یا موسسه برگردید؟ ولی چه زمانی با عجله و شتاب بر میگرددید؟ زمانیکه کارگران و کارمندان شما بر علیه نماینده و وکیل شما شورش کرده باشند و او را اخراج یا کشته باشند و دیگر کسی را نداشته باشید که خواسته ها و اراده شما را انجام دهد. چه میکنید؟ فوراً در کارخانه حاضر شوید. پس مینیند اگر بخواهیم حضرت ظهور کنند خیلی ساده است باید تمام نمایندگان را که هرچه آخوند درجه یک و تا زیر صفر است را از صفحه روزگار محو کنیم تا حضرتش مطمئن شوند دیگر نماینده ای بر روی زمین و بین مردم ندارند و به ناچار

مجبور میشوند خودی نشان دهند و زمام امور را به دست با
کفایت خودشان بگیرند.

حال اگر واقعا طالب ظهور هستید آستین ها را بالا بزنید و
بیخودی مرتب نگید و عجل فرج هم کاری کنید تا فرج انجام
بگیرد.

۱۴۰۱/۱/۹

فضول باشی وزیر میشود

یه شب دیگه خواب دیدم من هم آموزگارم و در تظاهرات معلمین شرکت کردم. در خیابانی من گوینده شعارها هستم و دیگران شعار من را تکرار میکنند، یک روز دیگر در جمع لیدرهای معترضین که پنج نفر بودیم قرار گرفتم و برای کلیه معلمین سراسر کشور جهت یک راه پیمایی همگانی پیام میفرستادم، در همان جلسه بود که من شدم نفر اول جمعیت معترضین تا اینکه در یک روز تعطیل از معلمین خواستم در جلوی مجلس شورای اسلامی تجمع کنند.

آنجا بر روی سقف یک مینی بوس رفتم و برای معلمین سخنرانی کردم و از آنها خواستم ما هم مانند گاندی در صورت حمله نیروهای انتظامی و گارد ویژه از جای خود حرکت نکنیم و بجای فرار ثابت در جای خود روی زمین

بشینیم حتی اگر مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم و اتفاقاً چنین شد نیروهای انتظامی و گارد ویژه به ما حمله کردند و معلمین معترض به جای فرار زیر ضربات باتوم و مشت و لگد روی زمین نشستند و نیروهای مهاجم آنقدر ما را زدند که خودشان خسته شده کنار خیابان از حال رفتند و به حال ما های های گریه کردند.

البته اکثر ما مجروح و صدمات شدیدی دیده بودیم، سر من هم شکسته بود وقتی مامورین خسته شدند و از زدن ما دست برداشتند من با سر شکسته و خونین بلند شدم و از معلمین خواستم متفرق شده به خانه های خود برگردند، که تعدادی آمدند من را روی دست بلند کرده و با همان شکل به درمانگاه بردند و پس از پانسمان سرم به خانه ام آوردند و روی تخت مرا خواباندند و هر کاری لازم بود تا نیمه های شب انجام دادند و رفتند.

صبح نزدیکی های ساعت هشت زنگ در خانه به صدا درآمد، بیدار شدم خواستم بروم در را باز کنم که دیدم یک

نفر از جلوی تخت بلند شد و رفت در را باز کرد بنده خدا شب گذشته را پای تخت من خوابیده بود تا از من مواظبت کند همراه ایشان دو نفر با لباس های بسیار شیک و تمیز وارد اتاق شدند و پس از سلام و علیک گفتند جناب فضول باشی لطفا حاضر شوید تا باتفاق جایی برویم. من که تمام کرک و پرم ریخته بود با وحشت گفتم کجا من از این جا تکان نمیخورم، میدانستم مامورین اطلاعات هستند اما چرا به این شکل با ادب و با نزاکت، تو همین حال و هوا بودم که یکی از آنها گفت مطمئن باشید خطری متوجه شما نیست براتون یک سورپریز جالبی داریم، نمیدونم چی شد که خودم را جلوی در منزل تو خیابان دیدم یک ماشین تشریفاتی آمد جلوی پای من ایستاد و یکی از آن دو نفر خیلی سریع در عقب را باز کرد و گفت بفرمایید قربان این اتومبیل وزارت است، وزارت؟ چه وزارتی؟

شما به سمت وزارت آموزش و پرورش منصوب شدید قربان خواهش میکنم بفرمایید آقای وزیر.

بدون تردید سوار اتومبیل شدم و لحظه ای بعد خودم را در دفتر کار وزیر آموزش و پرورش دیدم که ناگهان از بیرون ساختمان فریادهای مردم را شنیدم که فریاد میزدند:

"فضول باشی وزیر مردمیه، وزیر ما فضول باشی، سرور ما فضول باشی"

فریاد زدم و معاون را خواستم و پرسیدم این سر و صداها برای چیست؟ چه خبر شده؟ گفت هیچی قربان همکاران از انتصاب شما خوشحال شدند آمدند با تجمع خودشان ابراز خوشحالی و خرسندی کنند، گفتم هان من فکر کردم باز هم میخواهند اعتراض کنند پس یک میکروفون و بلندگو بیاورید تا من هم از ایشان تشکر کرده یک سخنرانی هم داشته باشم.

بلافاصله میکروفون و بلندگو در بالکن ساختمان وزارت آماده شد و من آمدم تا برای همکارانم سخنرانی کنم ولی آنها مرتب شعار میدادند که عاقبت فریاد زدم ساکت باشید

میخواهم برای شما سخنرانی کنم جمعیت ساکت شد و من اینگونه شروع کردم به حرافی:

همکاران، برادران دیدید که عاقبت مبارزات و اعتراضات شما کارگر افتاد و من فضول باشی که پوست و گوشت و استخوانم از شماست مانند سال هزار و سیصد و چهل که علی امینی مجبور شد محمد درخشش را بعنوان وزیر آموزش و پرورش انتخاب کند اینها هم من را که پاره تن شما هستم به وزارت بر گزیدند.

من به شما قول میدهم دیگر نگرانی کمبود کلاس نداشته باشید همین امسال قبل از شروع سال تحصیلی آنقدر به شما کلاس جهت تدریس بچه های مردم میدهم که در هر کلاس بیش از ده محصل وجود نداشته باشد.

یک نفر از میان جمعیت فریاد زد نکنه شما هم میخواهید یک میلیون مدرسه در سال بسازید؟ جواب دادم خیر مدارس من ساختمانش آماده است، فقط باید تغییراتی در آنها بدهم من

از قبل این مدارس را تهیه کرده ام، تمام مساجدی که در گوشه گوشه شهرها بلا استفاده و بی خاصیت افتاده را تبدیل به مدرسه و دبیرستان میکنم، امازاده ها را به سالن های تاتر و کتابخانه و سالن های کنفرانس تبدیل میکنم، تحصیل علم و دانش را طبق قانون اساسی برای فرزندان این مملکت رایگان میکنم به مدارس غیرانتفاعی هم کاری نداریم پول دارها و از ما بهتران ها میتوانند بچه های ژن مرغوبشان را در آنجاها ثبت نام کنند، چون اگر آنها را منحل کنیم این حضرات کودکان خود را حتی برای پیش دبستانی هم به کانادا و آمریکا میفرستند برای آنها این جاده یکطرفه باز است و حقوق شما معلمین زحمت کش را یکسان با وکیل و وزیر میکنم.

باز یک نفر فریاد زد شدنی نیست چیزی بگو که شدنی باشد گفتم چرت و پرت ممنوع این شدنی است و شما خواهید دید البته حقوق شما به اندازه وکیل و وزیر نمیشود ولی حقوق آنها را هم سطح شما میکنم و برای اینکه درآمد بیشتری داشته باشید و دستمزد بیشتری بگیرید تشکیلات سپاه

پاسداران را بطور کلی منحل میکنم و هزینہ های سپاہ را بہ آموزش و پرورش اختصاص میدہم.

ما یک ارتش بیشتر احتیاج نداریم، باور کنید اگر ریخت و پاشهای سپاہ و جلوی اختلاسها گرفته شود این ملت سعادتمند خواهند شد.

"مردم شعار دادند وزیر یعنی فضول باشی، فضول باشی خدا نگهدار توست، منحل بکن سپاہ پاسداران..."

و در همین لحظہ چند نفر سپاہی آمدند توی بالکن و مراسم دست بلند کردند و فریاد زدند:

"فضول باشی وزیر بی کیاست، برو بیرون از دفتر وزارت"

"فضول باشی اینجا کہ جای تو نیست، اون پاینا توی کوچہ جای توست"

و من را از همان بالای بالکن پرت کردن تو خیابان کہ با فریاد از خواب پریدم.

۱۴۰۱/۱/۱۰

ملا شدن فضول باشی

یکی از شبها خواب بسیار عجیب و غریبی دیدم، خوابی که به هیچ وجه با روحیه من سازگار نبود، این خواب نمیدانم از کدام چهل قوطی عطاری مغزم سر درآورده بود.

من فضول باشی تا آنجای که بیاد دارم از بچگی از آخوند با اون لباس و عمامه اش میترسیدم و متفرف بودم، اما یک شب خواب دیدم رفتم جلوی آینه قدی توی راهرو خانه خودم را نگاه کنم، چون میخواستم به بیرون بروم دیدم بجای کلاه و کت شلوار عمامه ای بسر دارم لباده و عبایی به تن، این چگونه لباسیست.

قدری چشم هایم را با انگشتانم مالیدم و باز و بسته کردم، نخیر خودم بودم از کادر آینه خارج شدم و به لباس هایم نگاه

کردم و دستی به روی سرم کشیدم، دیدم واقعیت است لباسی که به تن دارم لباس روحانیت شیعه است، من چه زمانی و از کجا این لباس ها را تهیه کردم و کی و چه کسی اینها را به تن من کرده.

از بچگی این عمامه برای من مثل پهن گاو و گوساله ای بود که روستاییان به شکل های دایره و بیضی در میاوردند و می گذاشتند در آفتاب خشک شود برای سوخت زمستانشان.

من همیشه هر عمامه ای را که بر هر سر روحانی میدیدم به نظرم میرسید که یکی از آن پهن ها را بر سر گذاشته، حال این تصور از کجا و به چه دلیلی در اندیشه من منزل کرده بود، نمیدانم شاید از شعر معجز شبستری بوده، آنجا که معجز آخوند ده را در حال آمدن توصیف میکند و میگوید "ملا گلیر تزه گویوپ باشینه" در هر صورت آنقدر در برابر آینه قدی جلو و عقب رفتم و خودم را امتحان کردم تا باورم شد این لباس آخوندیست و من هم به این کسوت در آمده ام.

شاید حافظه ام را از دست داده بودم و برای همین به یاد
نمی‌آوردم چه زمانی و در کجا درس حوزوی خوانده و ملا
شده‌ام، از منزل که بیرون آمدم خودم را در مسجد روی پله
اول منبر دیدم که چند تا جوان کم سن و سال و دو پیرمرد
بصورت یک نیم دایره در برابرم نشسته اند و هر کدام قرآنی
بدست دارند و من با طمطراق و ابهت برای آنها وعظ میکنم
و آنها سراپا گوش شده اند و به حرف های من با دقت توجه
میکنند و من با فریاد میگم "ان للمتقين مفازا" و به آرامی
ترجمه میکنم متقیان را در آن دنیا گشایش و هر گونه
آسایش است و باز (با فریاد) "حدائق و اعتبارا" (به آرامی)
باغها و تاکستانهاست برای آنها و (باهیجان) "و کواعب اترابا"
دختران زیبا که تازه پستان های آنها کمی برجسته شده و
مانند یکدیگرند و باز (با فریاد) "و کاسا دهاقا" جام هایی پر
از شراب، این ها نویدهایی است که خداوند قادر متعال به
مومنین خودش بشارت میدهد، در چی؟ در قرآن کریم
خوب احمق جان اگر ساقی تو خود الله باشد بهتر است یا

اینکه فلان خلاف کار عرق بگیر عرق فروش؟ شراب با ساقی
کوثر بهتر است یا آن مردک بی چشم و رو عرق فروش که
معلوم نیست چی میزنه توش و بتو میده؟ آن دختران زیبا که
مانند یکدیگرند و سینه هایشان تازه دایره زده و قدری بزرگ
شده بهتر است که خداوند دو دستی تقدیمت میکند تا حالشو
ببری یا نزدیکی با فلان فلان نامحرم؟ "حدایق و اعتبارا" باغ ها
و تاکستانهای بهشت، آنجا نشستن و جام می زدن بهتر است یا
کنار یک رودخانه و پارکی با دلهره که بچه های بسیج و
مامور انتظامی هم بیاد بگیرتو پدرت و در بیاره، بابا میری
کلی پول میدی بلیط کنسرت فلان خواننده را میخری و پول
هتل و هواپیما میدی تا بری ترکیه و ارمنستان و قطر تا
کنسرت فلانی را ببینی و حالشو ببری احمق جان نمیخوای
بلیط بهشت و مفت و مجانی بگیری و اون دنیا تا ابد حالشو
ببری. درسته که تو رفتی ترکیه و حال کردی اما اون دنیا تو
جهنم حالت رو میگیرن، من گفته باشم نگید حاج آقا فضول
باشی به ما نگفت خداوند خودت شاهد باش، من آنچه را که

باید میگفتم به این جماعت گفتم، من با این حرفها که به شما
زدم از گردن خودم این بار را برداشتم حالا خود دانید.

پدرم، پسر و برادرم اسلام دین جامع و کاملی است تمام
آنچه را که بشر امکان دارد تحت تاثیر نفس های اماره و
لوامه و مطمئنه از سر بزنه را پیشینی کرده و راه حل ارائه
داده، چند تا نمونه عرض میکنم:

:

رفتی از دوست و آشنا یا فامیلی دیدن کنی صله ارحام بجا
بیاری در اتاق با یک طفل نوزاد شیرخواره ای تنها ماندی و
دیو وحشتناک غیر قابل کنترل شهوت آمد سراغت، چه
میکنی؟

برات راه نشان داده، نادان تو بفکر خودت نیستی ولی اسلام
در هر شرایطی بفکر توست تو میتوانی در صورتیکه دخول
انجام ندهی از لای پای بچه شیرخواره استفاده کنی و دفع

شهوت کنی، به همین سادگی، هیچ گناهی به پای تو نوشته
نمیشود به این میگو تفخیز.

:

اسلام میگه آقای پدر دلسوز، مادر مهربان، دختر را قبل از
اینکه در منزل تو عادت شود شوهرش بده تا در منزل
شوهرش عادت شود، این چرندیات چیه که غربی هایک
مشت کافر از خدا بی خبر برای خودشون دوختن و بافتن و
شماهای غافل هم دارید مثل میمون از آنها پیروی میکنید،
کی گفته سن ازدواج دختر هجده و بیست سال است، بابا
حضرت رسول الله وقتی با عایشه هفت یا هشت ساله ازدواج
میفرمایند به شما راه را نشان دادن، من گفته باشم دختران
باکره به مانند میوه رسیده روی درخت هستند اگر میوه های
رسیده از درخت چیده نشود آفتاب آنها را خراب میکند،
روی همان درخت گندیده میشوند باد آنها را روی زمین
میاندازد.

یکی از بچه ها:

حاج آقا پرنده ها و کلاغ ها هم بهشون نوک میزنند و خرابشان میکنند.

بفرما احسنت، پسر جان چقدر قشنگ گفت، یاد بگیرید پرنده ها از بالای دیوار و آسمان میانند به آنها نوک میزنند و خرابشان میکنند، شیر مادرت حلالت باشه پسر، این بچه میتونه معلم شما باشه بگذریم.

یک وقت فکر نکنید اینها را از خودم گفتم نه آقا جان این ها فرمایشات امام راحل است در کتاب تحریرالاولوسيله صفحه ۲۵۶ و یا تفخیز را که امام شرح میدهند و میفرمایند اگر چنانچه دخول انجام گرفت و به بچه آسیبی رسید مسؤل و مدیون اعاشه زندگی آن بچه خواهید بود، تحریرالوسيله صفحه ۲۴۱ می بینید فکر همه جا را کرده اند، آنوقت یک مشت احمق غرب زده میگن چرا اجازه نمیدهید خانمها بروند استادیوم فوتبال تماشا کنند، چرا مانع میشوید، خانمها همچون

آقایان اعمال ورزشی انجام دهند و قهرمان شوند، گوساله چرا حرف مفت میزنی خودتو به خانمت اجازه میدهی برود تو فلان رشته ورزشی اول هم بشود و برود روی سکو و یک نره خری بیاید مدال ببیندازد گردنش و با او دست دهد و صورتش را هم ببوسد، آخه اونهایی که این کار را میکنند از بس گوشت خوک خوردن، چون خوک بی غیرت شدن، تو دیگه چرا بچه مسلمون؟

آقا تصور کنید خانمی به لباسش کاری ندارم روی زین دوچرخه نشسته و تو خیابانها با دوچرخه حرکت میکنی، شما هم کنار خیابان ایستاده اید، آن باسن مبارک را روی آن زین کوچک دوچرخه مشاهده میکنید چه حالی بشما دست میدهد؟ اینها میخواهند مردان ما را مثل خودشان بی غیرت کنند و یا کاری کنند که اعمالی از ما سر بزنند تا بگویند ما آدمهای وحشی عقب افتاده غیر متمدنی هستیم، آخه خانم بیاد ورزش کنه که چی بشه زن جایش در منزل شوهرش امن و امان است باید در خانه باشد، بشوید، غذا بپزد، جارو کند،

بچه داری و از مردش نگهداری کند خواسته های کودکان و مردش را برآورده کند، با هر بار زایشش برای امام حسین گریه کن و یا سینه زن بوجود بیاورد و تربیت کند.

(باصدای بلند) آقا اگر یک خانمی در حضور مرد نامحرمی دوشاخه برق را وارد پریز کند عمل شهوانی انجام داده و باعث شهوت مرد میشود، البته این را دیگر امام صادق نفرمودند چون در زمان ایشان هنوز برق اختراع نشده بود این از کشفیات و فرمایشات علما و دانشمندان عصر خودمان است.

آقا اشکال اینجاست که شماها کتاب نمیخوانید، درد همین است، اصلا میدانید کتاب چی هست، حتی یک کتاب پلیسی هم نخوانده اید، خواندید؟ از میکی اسپلین و خانم آگاتا کریستی چیزی خواندید؟ نخواندید، بابا یک قدری وقت بگذارید برای مطالعه و فهم و شعور خودتان. بروید تحریرالوسیله و سایر کتابهای امام راحل را بخوانید، قرآن را بخوانید.

برادرها امروزه شما هر وسیله ای برای منزلتان بخرید در داخل جعبه اش یک دفتر چه دارد به اسم کاتالوگ، که آن راهنمای استفاده از آن دستگاه است، خوب قرآن ما هم راهنما و کاتالوگ ما در این دنیا و بخاطر آن دنیا است، راهنمای زندگی بشر است پس باید حتما بخوانید و بفهمید.

حالا قرآنها را باز کنید تا من یک سوره را بخوانم و ترجمه کنم و با هم بررسی کنیم سوره فاتحه را که شکر خدا همگی بلد هستید و میخوانید و اما سوره بقره را تا آنجایی که وقت بهمون اجازه بده میخوانیم و ترجمه میکنیم .

"بسم الله الرحمن الرحيم الم ذلك الكتاب"

یکی از بچه ها:

حاج آقا ببخشید "الف، لام، میم ذلك الكتاب"

یعنی چی بچه تو از من بهتر میدونی؟ پسر هنوز غوره نشده مویز شدی برای خودت، پسر جان این قرآن است کتاب بیخودی نیست باید حتما درست بخوانی خوب نگاه کن

نوشته الم حواست باشه ديگه هم رو حرف من حرف نزنه
که کلاهمان بدجوری توهم می‌رود.

پسر بچه:

آخه آقا الف، لام، میم، هست شما دارید غلط می‌خوانید، نه
من.

نعلینم را در آوردم و محکم زدم تو سرش و گفتم خفه میشی
یا خفه ات کنم؟ رو حرف روحانیت مبارز حرف می‌زنی؟ فکر
میکنم توی گوساله از منافقین باشی، نفوذی هستی در این
لحظه یکی از پیرمردها گفت صلواتی بفرستید و شیطان را
لعنت کنید همگی صلواتی فرستادند.

پیرمرد گفت از خیر این سوره بگذرید سوره یاسین را
بخوانید که ثوابش هم بیشتر است خیلی راحت من هم قبول
کردم من و دیگران قرآن را ورق زدیم و به سوره یاسین
رسیدیم و باز من شروع کردم به خواندن.

"بسم الله الرحمن الرحيم يس والقرآن الحكيم"

قرآن چی میفرماید؟ میگه بله قسم به قرآن حکمت بیان، کی میگه؟ خداوند میگه، به کی؟ به پیامبرش، "انک لمن المرسلین" ترجمه چیه؟ که توالته از پیامبرانی، اینبار همان پیر مرد گفت ولی تو آیه بلی ندارد مثل اینکه باز اشتباه خواندید حاج آقا جواب دادم چرا قریونت داره تو زبان انگلیسی بلد نیستی اولش میگه چی؟ یس، یس به انگلیسی یعنی بله خداوند رحمان الرحیم میخواهد بگوید که انگلیسی هم میدانند اصلا شاید این سوره و آیه برای انگلیسی ها نازل شده

پیر مرد که خیلی هم لجوج و یک دنده بود گفت شما اصلا بلد نیستید قرآن را بخوانید اول آیه با یاسین میاید و یس قلب قرآن است حاج آقا به اینها میگویند حروف مقطعه هفتاد و هشت حرف در ابتدای بیست و نه سوره با این حروف شروع میشود، گفتم این چرندیات چیه که میگی؟ حروف مقطعه! خوب معنی این حروف چی هست؟ اگر اینطور است این حروف چی میخواهد بگوید؟

پیر مرد:

این از رموز قرآن است تا کنون هیچکس نتوانسته دقیقا منظور و هدف این حروف را بفهمد بعضی ها میگویند اینها از علوم خداوند است. حاج آقا شاید هم وقتی جبرائیل به حضرت محمد نازل میشدند ایشان مثلا خواب بودند و با این کلمات حضرت را بیدار و متوجه خودشان میکردند. جواب دادم مگر نمی شد راحت بگوید ای محمد بر خیز آمده ام آیه یا سوره ای بر تو نازل کنم؟ باور کنید شماها چیزی از این کتاب نمیدانید فقط آنطور که یاد گرفته اید آنرا از رو یا از حفظ میخوانید بروید آیه ۱۹۵ تا ۱۹۹ سوره شعرا را بخوانید آنجا میفرمایند آمد به لسان عربی مبین ما نازل نکردیم برای کسی که عربی نمیداند چون محال بود آنرا بفهمند و مومن به اسلام بشوند.

برید بخوانید تا ببینم باز هم حرفی دارید؟ پیرمرد از رو نرفت گفت باشه اما بهتر است شما هم قرائت قرآن را یاد بگیرید همین امشب تا چند دقیقه دیگر همین جا کلاس قرائت قرآن

دایر میشود بهتر است شما هم در همین کلاس شرکت کنید،
گفتم هیچ اشکالی ندارد خواندن قرآن به هر صورت و شکلی
اوجج واجبات است، باشد من هم در کلاس شما شرکت
میکنم، در همین لحظه فردی وارد مسجد شد و پس از سلام
و علیک گفت امشب قاری قرآن شما آقای سعید لاجوردی
کار داشتن و نتوانستند بیایند، من بجای ایشان آمده ام. سعید
طوسی هستم و خوشحالم که در خدمت شما هستم.

تا گفت سعید طوسی هستم بچه ها و پیر مردها پا گذاشتند به
فرار و فریاد میزدند ما نیستیم، ما نیستیم. من که حاج و واج
مانده بودم دیدم کلاس تعطیل شده خواستم بلند شوم بروم
که سعید طوسی دستم را محکم گرفت و گفت شما چرا
حاج آقا خواهش میکنم تشریف داشته باشید باهم می خواهیم
کلام الله را قرائت کنیم، ثواب حسنه ای دارد پرسیدم پس
چرا آنها تا شما را دیدند فرار کردند؟

آخه میدونی چیه حاجی جان، یک خورده اسم من بد در
رفته شایع کردن من با پسر بچه هایی که میان قرآن یاد بگیرن

عمل لواط انجام میدهم این است که این بندگان خدا یک قدری ترسیده اند، با من در یک کلاس و زیر یک سقف باشند شما که شکر خدا نمی ترسید تازه دوزاری کج ما افتاد و به سرعت دستم را از دستش رها کردم و دو پا داشتم دو پای دیگر هم قرض کردم و شروع به فرار. اما متاسفانه به در مسجد که رسیدم در قفل بود محکم به در کوبیدم و فریاد زدم در را باز کنید در را باز کنید، کدام احمقی در خانه خدا را بسته؟ سعید طوسی گفت من حاج آقا این هم کلیدش، کلیدی که در دست داشت به من نشان داد و گفت راه فراری نیست.

ای داد بیداد، حالا چه خاکی به سرم کنم که سعید طوسی به طرف من حمله ور شد و من هم شروع کردم به فرار در داخل مسجد، به سرعت میدویدم و او هم دنبالم میکرد یاد بازی گرگم به هوای دوران بچگی افتاده بودم اما این بار میدانستم اگر دست گرگ به من برسه اوضاع بد جوری میشود، لذا هیچوقت نباید اجازه دهم دست گرگ به من

بخورد. با تمام توان و قدرتی که تازه بدست آورده بودم و خودم هم باورم نمیشد میدویدم و فرار میکردم تا اینکه آخر عاقبت سعید طوسی که مثل سگ هار له له میزد و دهنش کف کرده بود به زمین افتاد و کلید هم از دستش پرت شد روی فرش مسجد، به آهستگی رفتم کلید را برداشتم و در مسجد را باز کردم و از شبستان خارج شدم، نفس عمیقی کشیدم و از این تنفس لذت غیر قابل وصفی بهم دست داد و از خواب بیدار شدم و فوراً من که احساس میکردم خیلی خسته شده ام یک لیوان آب سرد را سر کشیدم و از خودم پرسیدم این چرندیات را من از کجا آورده بودم که در خواب میگفتم؟

فضول باشی یکه بزن

زیر بازارچه قوام الدوله داشتم بطرف میدان شاپور میرفتم، هر کی میرسید به ما سلام و نیمه تعظیمی میکرد و من در عین ناباوری به همه جواب میدادم سام از ماست، تا اینکه آدم سیبیل کلفت هیکل گنده ای با یک کلاه شاپو مخملی رسید بهم و تا خواستم بگم سام پهلون گفت سام علیک داش فضول باشی، مخلصیم، تحویل نمیگیری، اون بالا بالاها سیر میکنی چاکرتم زیر پاتم یه نگاهی بنداز!

دور و برم را نگاه کردم کسی نبود طرف با من بود اسم منو آورد، به ناچار قافیه رو نباختم و گفتم علیک پهلون، چطوری داش؟ جواب داد خیلی خیلی مخلصیم بابا ما که در بست نوکریم این انگشت کوچیکه ما رو هم گاهی بگیر دادش ما هم والله بد عرق نمیخوریم، ما هم دوست داریم در

رکاب شما باشیم و کافه سوسن، کافه جمشید، بهشت شاه باد و بعضی شبها زیارت کنیم والله ما چاکرتیم سپر بلاتیم داش، امری باشه در خدمتیم چه ما رو تحویل بگیری و چه نگیری نوکرتیم.

داشتم از خجالت آب میشدم و میرفتم توی زمین یعنی چه من با یک و شصت سانت قد با اندامی استخوانی باریک تر از نی چطور امکان دارد یک چنین آدمی برخوردش با من اینگونه باشد، شاید دارم خواب میبینم باز طرف وقتی دید من جوابی نمیدهم گفت قابل نمیدونی داش فضول باشی اگر رخصت نمیدی مرخص شیم در رکابم داش.

با تته پته گفتم نوکرتم علی یارت سلامت داش، بعد از رفتن یارو رفتم توقنادی برق لامع حاج رحیم کسی تو پیشخون نبود رفتم جلوی آینه قدی که روبروی پیشخون بود خودمو نگاه کردم شک ورم داشته بود شاید از لحاظ هیكلی قد کشیدم و استخوان تر کوندم امانه خودم بودم که حاج رحیم از توی شیرینی پزی آمد بیرون و تا منو دید با یک لبخند ملیح

سلام کرد و گفت مغازه حقیر ما رو منور کردی داش فضول
باشی قدم رو تخم چشم ما گذاشتی پهلون آفتاب از کدوم
طرف در آمده که شما ما رو سرافراز کردید.

داد زدم ای بابا بسه دیگه حاجی چقدر ما رو خوب کاری
میکنی؟ والله طاقت این همه خوب و نداریم داش آمدم خودم
و جلو آینه شما بینم و برم همین و سلام.

حاج رحیم اینطوری همیشه که منت سر ما گذاشتید باید
دهنتون و شیرین کنید چی بدم خدمتون نون خامه ای یا زولیا
بامیه؟ عشق کردم هر چی دوست دارید تقدیم کنم داش
فضول باشی.

حالا که اصرار میکنی یه بامیه کافیه حاجی. یه بامیه را تعارف
من کرد و یک جعبه برداشت و تند تند با زولیا بامیه پرش
کرد و بزور داد دست من.

این هم مال شماست حالشو ببرید ما را هم فراموش نکنید
گاهی به مغازه ناقابل ما هم سری بزنید بنده نوازی بفرماید،

من قبول نمی‌کردم و حاجی اصرار می‌کرد عاقبت از روی
ناچاری با بدبختی جعبه زولیا بامیه را گرفتم و از مغازه با
گفتن یه عزت زیاد خارج شدم.

تازه فهمیدم نه بابا ما آدم مهمی هستیم و خودمون خبر نداریم
اما مردم ما را به خوبی میشناسند قدر ما را میدانند این خودما
هستیم که از خودمان غافلیم، تو همین افکار بودم که یه
خانمی با چادر کدر گلدار رنگ و رو رفته ای که به سر
داشت آمد روبروی من و سلام کرد و گفت پهلون فضول
باشی دستم به دامن ما که کسی رو نداریم یار و یاوری
نداریم به داد ما برس.

چیشده آبجی، درد تو بگو نوکرتم مگه نوکرت مرده که شما
بی یار و یاور باشید تو نمیری آبجی خودم یکی درست
نوکرتم.

زن:

صاحب خونم او مده اساسم رو داره میریزه توی کوچه هر چی زار زدم و التماس کردم و گفتم والله به الله دستمون خالیه و شکمون گرسنه تا پول دستمون و بگیره اول طلب شمارو میدیم از من گریه و زاری و التماس و التجاه از اون سنگ دل فحاشی و داد و بیداد. حالا هم یه حمال گرفته و داره اساسم و میریزه بیرون، گفتم غلط میکنه آبجی سگ کی باشه راه بیافت بریم برات چنان حالشو میگردم که خودت کیف کنی.

با هم رفتیم ته کوچه سقاخانه یک کوچه تنگ و تاریکی بود با دیوارهای کاه گلی، خونه این ضعیفه هم ته کوچه بود، تا رسیدیم چشم آقای رضوان صاحب خانه که به من افتاد دستور داد کارگرش بره کنار و دست به چیزی نزنه، رضوان که تو بازارچه یک مغازه کفاشی داشت به ما سلام کرد و کلی احترام اما من با عصبانیت و با ترس و لرز گفتم آقای رضوان چکار داری میکنی خجالت هم خوب چیزیه.

رضوان:

میدونی چیه پهلون فضول باشی مدت سه ماه اجاره ندادن مرتب ما رو گذاشتن سرکار و وعده و وعید سر خرمن میدن شما خودت بگو آخه مگه میشه آدم سه ماه اجاره خونه رو عقب بندازه.

خوب نوکرتم نداره، اگر داشت که حال و روزش این نبود، مگه این خفت و خاری رو نمیینی ماشالله هزار ماشالله چشمهای درشتی داری کور که نیستی نداره آقاجون ن...دا...ره میفهمی؟

رضوان:

من چکار کنم پهلون من که نباید توان نداشتن دیگران رو بدم این ملک خریدم تا اجاره اش کمک خرجم بشه اگه اجاره نگیرم کمیت خودم لنگ میزنه پهلون.

ای بابا تو میخوای تمام چاله چوله های زندگی تو با پول اجاره ای که از این بینواها میگیری پر کنی؟ نه این همیشه منو که میشناسی ببین چی بهت میگم از این به بعد حق نداری برای

گرفتن اجاره مزاحم این آبجی و بچه هاش بشی و بیای اینجا
اگر داشت خودش میاد دم مغازه و بهت میده اگر نداد هم
میای پیش خودم اجاره ات میگیری و دمتو میداری رو کولت
و میری، شیر فهم شد؟

رضوان:

بله پهلون، هرچی شما بگید من سگ کی باشم رو حرف شما
حرفی بزنم اجازه مرخصی میفرمایید؟

برو سلامت، آبجی دیدی که قبول کرد برو راحت زندگیتو
بکن، اگر هرکی بهت چپ نگاه کرد و حرف درستی بهت
زد میآی پیش خودم کاری که نداری عزت زیاد.

داشتم به راه خودم میرفتم که دیدم دم محله کلیسیا انتهای
بازار چه جمعیتی جمع شدن و همگی باهم قیل و قال میکنند
مثل کلاغ سیاه که باهم غارغار میکنند، تا منو دیدن راه باز
کردن و چند نفری گفتند پهلون فضول باشی، پهلون فضول
باشی، ما هم رفتیم اون جلو، جلو پرسیدیم چی شده؟ که چند

نفر باهم میخواستند ماجرا را تعریف کنند، یه طشر آمدم و گفتم آرام آرام، لازم نیست همگی باهم تعریف کنید فقط یه نفر حرف بزنه توشون پیرمردی بود از اون خواستم تعریف کنه.

پیرمرد:

والله آقای فضول باشی دنیا دیگه پاک خراب شده بد دوره ای شده، گویا دوره آخرالزمانه مردم آبرو شرف و انسانیت را خوردن و کثافت بالا میارن، این آقا باعث بی آبرویی محل ما شده، مردک بی وجود قرمساق دختر خودشو میبره سر کار.

گفتم کار که عیبی نداره خوب همه باید کار کنند چه بهتر که این پدر خودش دخترش و میبره سر کار تا کسی مزاحمش نشه.

پیرمرد:

پهلون كجای كاری از مرحله خیلی پرتی میگم باباش
دخترش و میبره سر كار، میدونی یعنی چی؟ خودش با
دستهای خودش دخترشو وادار به تن فروشی و فاحشه گی
میکنه!

نه بابا، مگه میشه، رو کردم به پدر دختره و پرسیدم این راست
میگه پیرمرد؟

پدر دختر:

والله پهلون از نداداری و سیه روزی هر كشافتی رو میشه باور
كرد، بقولی آنچه كه مردان را میكنند روبه مزاج، احتیاج
است، احتیاج است، احتیاج. البته این احتیاج صورتهای و شكل
های مختلفی دارد اما آقا ما واقعا تنگدست و بیچاره ایم.
پهلون دخترم میرفت كار میكرد، آره تن فروشی میكرد، اما
خیلی ها پولش و نمیدادند و بعضی ها هم كتكی بهش میزدند

و تو بیابونها و لش میکردن و پولهای توی کیفش هم میگرفتند.

دختر بینوای من بره ای بود که در مرض حمله گرگهای گرسنه ای بود که ذره ای انصاف و مروت نداشتن لذا برای مواظبت از دخترم مجبور شدم خودم همراهیش کنم. بله این درد بزرگی است، برای یک پدر که با دستهای خودش گل نازنینش رو پرپر میکنه، شاید آنهایی که شکمشان سیر است، باور نکنند اما بدتر از این هم تو شهرها و محله هاتون هست، مادری که طفل بیگناهِش را از آغوش گرم و دامن پر مهرش مجبور میشود که بخاطر چندر غاز پول او را به دیگران بفروشد.

این جماعت گویا با فقر و تهی دستی بیگانه اند و چهره فقر ندیده و نمیشناسند، در حالیکه اشک مثل سیلاب از چشمان بی فروغش طغیان کرده بود و دخترش نیز با حق حق گریه اش امواج اشک پیرمرد را خروشان میکرد، با فریاد گفت بله

من قرمساقم جاکشی دخترم رو میکنم تا بتوانیم شکم خالی
خواهران و برادرش را سیر کنیم.

در حالیکه بغض راه گلویم را بسته بود تمام نیرو و توانم را
جمع کردم و فریاد زدم بسه دیگه، بسه، بسه، جماعت شما هم
حرفی دارید بزنید یا نه؟

بعد از شنیدن حرفهای این پدر دل سوخته خونین جگر حرفی
سخنی دارید یا نه؟ همین را میخواستید یک انسان یک
همنوع و خانواده اش را بی آبرو و سرافکنده کنید والله این بد
نامی از آن شما شد، (باز فریاد زدم) خدا تو هم می بینی یا تو
هم چشمتو بستى، اینها بنده تو نیستند، این چه سرنوشتیست
که برای اینها رقم زده ای؟ این دختر نگون بخت چه گناهی
کرده بود که اینطور باید تقاص پس بده؟ لابد به مامورهای
جهنم میگی آتش جهنم و برای این دختر بدمنند تا بهتر
بسوزد آخه مگه تو اینو خلق نکردی مگه نمیگی قادر مطلق
هستی، مگه خالق هرچی که هست و نیست تو نیستی؟ پس
کوهر آن کس که دندان دهد نان دهد؟ کو نونت؟ نکنه

نونوایتو تعطیل کردی؟ به خودت قسم نمیدونم مقصر تو هستی یا این بندگانت، در هر صورت ظلمی است که به مظلومی روا داشتی.

جماعت این دختر اگر در خانه یکی از این بزرگان به دنیا آمده بود الان سوار ماشین بنزش بود و تو خیابونها برای خودش میگشت یا در آمریکا و کانادا و انگلیس بود، این دختر باید مادر خوبی میشد، همسر خوبی برای شوهرش و فرزندان، خانم خانه داری میشد مثل من و شما از نعمت این زندگی بهرمنند میشد و با پاکی و درستی زندگی میکرد.

آیا این دختر از زمانی که متولد شده خلاف کار بوده یا من و شما مجبورش کردیم به اعمال خلاف؟

یک نفر از میان جمعیت گفت به ما چه پهلون؟ مگه ما گفتیم بره تن فروشی؟ خودش خواسته، کسی زورش نکرده بود...

فریاد زدم من و تو این بلا را سرش درآوردیم من و تو اگر دستان نیازمندش را از روی انصاف و انسانیت میگرفتیم و

کمکش می‌کردیم هر گز به این راه کشانده نمیشد، اگر دولت مردان به جای کمک به اعراب و تروریست‌ها به فکر این مردم بودن، اگر یک کمی جلوی دزدیها و اختلاسها گرفته میشد هیچگاه این و امثال این چنین سرنوشتی نداشتن، فکر میکنید او بی آبرو است و ما مردمانی شریف و آبرومندی هستیم؟ بروید پی کارتون و از گلی که کاشته اید لذت ببرید!

این دختر از همگی ما انسان تر و پاک تر است اگر کمکش کنیم او هنوز میتواند یک مادر خوب و همسری فداکار باشد، پدر، من به سهم خودم آنچه که بتوانم تقدیم میکنم از امروز به بعد با سر بلندی و افتخار به فکر آسایش و آرامش خانواده باشید. شما هیچ کار نادرستی انجام نداده اید که بخواهید خجالت بکشید پدری هستی بسیار فداکار.

از میان جمعیت نیز چند نفری اعلام امداد و کمک رسانی کردند و من به راه خودم ادامه دادم.

باز به طرف میدان شاپور میرفتم یاد فیلم لات جوانمرد افتادم،
مجید محسنی بازی میکرد، گویا فخری خوروش هم بود،
خدا رحمتش کنه، خانم پرخیده چه نازنین بانویی بود، به
خودم گفتم یعنی ما هم شدیم لات جوانمرد!

رسیدم تو میدان شاپور و میخواستم از خیابان شاپور برم به
سمت مولوی، چشمم به پیرمردی افتاد که روی زمین مشمع
پلاستیکی پهن کرده و روی آن چند بسته تیغ صورت تراشی
و صابون حمام و دستشویی و لیف و اسکاچ و سایل شستشوی
ظروف آشپزخانه و از این جور خرت و پرت ها را در مرض
فروش گذاشته تا به اصطلاح خودش تجارتی کرده نانی برای
خانواده اش تهیه نماید، خواستم یه چیزی ازش بخرم که
ناگهان یک وانت دوکابین لوکس جلوی بساط پیرمرد ترمز
کرد و دو نفر نره خر کردن کلفت از توش پریدن پایین. یکی
یغه پیرمرد را گرفت و بهش میگفت مگه بهت نگفتیم دیگه
اینجا بساط پهن نکن دفعه قبل رحم کردیم و بساطت رو
نبردیم حالا بدون مال التجاره ات دست از پا دراز تر میری

خونه تا ديگه گوش به حرف بدی، یکی از آن دو دولا شده بود پلاستیک پیرمرد را طوری جمع کرد که تمام لوازمش درون آن جا گرفت، ناگهان مردی که یغه پیرمرد را گرفته بود فریاد زد، حسین یه پسره داره با گاری اشغالیش فرار میکنه داره میره به طرف مهدی موش، یک وقت دیدم رفیقش حسین مثل فشنگی که از لوله تفنگ خارج میشود مشمع پیرمرد را انداخت عقب وانت و به طرف خیابان مهدی موش دوید به یارو گفتم چکار به کار این پیرمرد دارید، خجالت هم نمیکشید جای پدر شماست، پسره گفت به توجه فضولی نکن، تا این حرف از دهنش در اومد، مثل اجل معلق یک کف گرگی زدم تو صورتش تا آمد خودشو جمع کنه دوشانه اش رو گرفتم و محکم با کله زدم تو صورتش از دماغش فواره خون راه افتاد و خودش هم در حالیکه فریاد میزد ننه ننه دماغ نازنینم و شکست نقش زمین شد که راننده به طرف من حمله کرد تا نزدیک شد با یک مشت محکم زدم تو صورتش با دو دست صورتش و گرفت و دولا شد که با

زانو محکم زدم زیر چانه اش و این هم نقش زمین شد، نگاه کردم دیدم حسین با یک دست پسر بچه نه ساله را گرفته و خرکش به طرف وانت میاره در حالیکه با دست دیگرش گاری پسره که یک گونی مشمع بزرگ روی آن داشت و من نمیدانستم داخلش چیست را با خود میکشید تا نزدیک من شد و میخواست بچه را داخل ماشین بیاندازد ازش پرسیدم با این بچه چکار داری نر غول بی شرف، تا آمد بگه به تو چه چشمش به دو رفیقش افتاد و باز نگاهی به من کرد بچه و گاری را ول کرد و فرار کرد مردمی که جمع شده بودند اکثرا من رو میشناختند و به اسم صدا میکردند و برایم کف زدند و هورا میکشیدند، یک نفر که خیلی هم داش مشدی بود بهم نزدیک شد و گفت پهلون فضول باشی بیا بریم اونی که فرار کرده داره با گوشیش تقاضای نیرو میکنه تا دیر نشده باید از این جا بریم تا آمدم بگم آخه ما تو مراممون نیست پشت به میدون کنیم دستمو گرفت و ما را کشاند به طرف جنوب میدان و دیگه اجازه نداد من حرفی بزنم و بلافاصله

ادامه داد پهلون، داش فضول باشی، لوتی فدای مرامت مثل اینکه از مرحله خیلی پرتی یا مثل اصحاب کهف سالها خواب بودی و تازه بیدار شدی.

پرسیدم اینها کی بودن از کجا آمده بودن اینها که یه پا بزن بهادر و پهلون بودن آخه اینها چه مرامی داشتن؟ چرا به یک پیرمرد بیچاره دستفروش و یک پسر بچه که داشت با چرخ کثیفش بازی میکرد گیر دادن آدمی که زور و بازو داره باید جوانمرد باشه و یار و یاور ضعفا، این ها چه جانورانی بودند؟ آدم پهلون زورش و به بچه و پیرمرد نشون میده؟

پهلون فضول باشی این حرفهای قشنگ شما دیگه دوره اش تمام شده آن زمان که پهلوانان و قهرمانها در خدمت مردم بودن گذشت الان دوره دبیرها و جدیدی هاس، پهلون و قهرمان شدن برای پست گرفتن و نزدیک شدن به دستگاه حاکمه است قهرمان میشن برن تو شورای شهر برای چاپیدن، حالا که بچاپ بچاپه چرا فقط چمران ها بچاپند، خوب اینها هم حق خودشان را میخوان ساعی ها هم باید دستی تو این

چپاول داشته باشند. اینها قهرمان میشن نه به عشق مردم، تا مقام میارن پشت به مردم میکنند رو به قبله آرزو هاشون به طرف خیابون پاستور قامت میندند.

پهلون فضول باشی ورزشکارامون شدن مثل سپاه پاسداران و بسیجی ها تو سر مردم چماق میزنند، آنهایی هم که صداشون در میاد فورا خفشون میکنند ورزشکارهای خود فروخته هم جیک نمیزنند و هنرمندانی که تمامی شهرتشان و معروفیتشان را از مردمی دارند که از کارهای آنها استقبال میکنند و باعث شهرتشان میشوند در مقابل مردم قرار دارند و نان را به نرخ روز با خفت و خواری میخورند خبرنگاران بازجو هستند و بازجویان خبرنگار نمیدانم اینها را میدانی یا نه؟

پس جوان ها چرا حرکتی نمیکنند و هیچ اعتراض و جنبشی دیده نمیشه، مردم راضی اند؟

قربونت برم یک صحنه کوچکش و خودت شاهد بودی این مردم با چنین شرایطی چطور میتوانند راضی باشند؟ گرانی

بیداد میکند اکثر مردم زیر خط فقر زندگی که نه عمرشان را
تلف میکنند

جوانان ما به چند دسته تقسیم میشوند یک دسته معتاد
موادهای مخدر از انواع مختلف هستند که اصلاً قادر به هیچ
کاری نیستند یک عده سرگرم الواطی و ولگردی تعدادی هم
لجن زاده هستند که یا در کشورهای خارجی سرگرم عیش و
نوش هستند یا در کاخهای لواسان و جاهای خوش آب و هوا
و یا در شرکت های کذایی و موسسه های خیریه دوروغین
مشغول چپاول کردن و ثروت اندوزی هستند میماند تعداد
اندکی که سرگرم تحصیل هستند به امید گرفتن مدارک
لیسانس و فوق لیسانس و دکترای تا در اسنپ مشغول مسافر کشی
شوند و نخبه ها و کسانی از اینها که بتوانند از این مملکت
برای همیشه مهاجرت میکنند و فرار را برقرار ترجیح میدهند،
این از جوانها و اما اکثریت مردم که با فقر و تنگدستی دست
و پنجه نرم میکنند و حتی برای گذران زندگی مجبور به
فروش اعضای بدن خود میشوند فقط به فکر این هستند که

امروز را بشکلی بتوانند پشت سر بگذارند تا شاید فردا شرایط بهتری در انتظارشان باشد.

باورم همیشه آخه مگه میشه؟

چرا باور کن، این تراژدی خیلی غمناک تر از اینها است، این جامعه مبتلا به یک بیماری خطرناک عفونی شده که بوی گند چرک و آلودگی همه جا را گرفته، رفیق تو گویا از هیچی خبر نداری مثل گذشته های دور به دنبال لوتی گری و مروت و انسانیت هستی، طالب عدالت و آزادی هستی، نه داداش دیگه این خبرها نیست بالهای فرشته عدالت را سوزاندن و خودش هم دفن کردن.

همانطور که گفتم اقلیتی سیرند و در رفاه و اکثریت مردم گرفتار فقر و درماندگی، اگر یکی از ناچاری و گرفتاری آفتابه ای بدزدد دستش را قطع میکنند اما اگر یکی از لجن زاده ها یا وابستگان به قدرت، وزیر و وکیل یا مدیر کلی میلیارد، میلیارد دزدی کنه و از بیت المال چپاول کنه کسی

بهش کاری ندارد، بماند امریه صادر میشود صدایش را در
نیاویرد و بگردید ببینید چه کسی این اختلاس و دزدی را لو
داده و مطرح کرده او را بگیرید و به سزای اعمالش برسانید،
قاری بیت آقا لواط میکند و شاکی هم دارد اما چه کسی
میتواند به او تلنگری بزند. برادر این بنا از بیخ و بن ویران و
خراب است و به هیچ وجه قابل تعمیر و ترمیم نیست اینجا
شتر را به دم خر بسته اند هر چه نالایق و دزد بی مقدار و
غارتگر است حاکم بر مقدرات و سرنوشت مردم شده
آدمهای فهیم و آگاه و فرزانه یا در زندان محبوس هستند یا
جانشان را تقدیم جلاد کردن و در زیر خاک جای گرفته اند
عده ای هم به ناچار جلای وطن کرده اند و اما خانم ها، در
رنج و عذاب مضاعفی به سر میبرند.

زن ها؟

بله، خانمها هم به چند دسته تقسیم میشوند یک عده از هر
قهرمانی قهرمان ترند چنان حماسه میآفرینند که ژاندارک را
باید فراموش کرد، مادرانی که فرزندانشان توسط رژیم اعدام

شده یا کشته شده اند، خانم های مبارزی که در راه حق و حقیقت جان برکف در برابر رژیم مانند کوه احد بصورت های مختلفی ایستادگی میکنند و تاوان این ایستادگی و مقاومت را با شجاعت و بدون ترس پرداخت میکنند، خانم هایی که با فقر و نداری میسازند و از بچه ها این جگر گوشه هایشان مواظبت میکنند، و آنها را در دامان پر مهر خودشان پرورش میدهند، دخترانی که زحمت کشیده اند و درس خوانده اند و زیر بار هر حرف چرندی نمیروند. عده اندکی از آنها هم همسران و وابستگان مسئولین هستند که دخترانشان در کشورهای خارج شاه کار میآفرینند و باز گروه ناچیزی داریم که متاسفانه منحرف هستند و آینده خوبی ندارند.

منحرف؟ یعنی هنوز هم محله بدنامی به اسم شهر نو هست؟

نه عزیز، آنجا را که خراب کردند اما مگر میشود با خراب کردن محله ای فحشا را از جامعه پاک کرد، فقر و تنگدستی و احتیاج پی آمدهایی دارد مانند دزدی، کارهای خلاف،

فروش اعضای بدن و تن فروشی اگر بخواهیم چنین مشکلاتی نباشد باید فقر از بین برود نه یک محله.

تو اصلا از هیچی خبر نداری امروزه دخترانی داریم که بزن بهادر شده اند هر کدام قمه ای را در شلوار خود دارند و در هر درگیری فوراً دست به قمه میشوند و بی محابا به طرف مقابل حمله میکنند.

نه دیگه باورم نمیشه، هرچی گفتمی با ناباوری قبول کردم اما این یکی را قبول ندارم.

پس حالا که اینطوره بیا بریم نشونت بدم تا بدونی هرچی گفتم حقیقت محض بوده.

با همدیگر راه افتادیم تا به یک میدانی رسیدیم که میگفت اینجا فلکه اول آریا شهره، آن دخترها را میبینی اگر هنوز باور نکردی برو نزدیک آنها ببین چیزی دستگیرت میشود که حرف من و باور کنی.

به نزدیک دخترها رفتم که دوتای آنها داشتند باهم یکه به دو میکردند و فحش هایی به هم میدادند که لاتهای چاله میدان هم چنین الفاظی از دهانشان در نیامده بود.

باورم نمیشد یعنی چی دختر و این حرفها؟ بی حیایی تا کجا که دیدم یکی از آنها پیراهن زیر کاپشن بی آستینش را بالا زد و قمه ای را از تو شلوارش درآورد، آن یکی که روی سکو نشسته بود مثل شصت تیر از جایش پرید و چند قدمی دورتر با یک قمه گارد دفاعی گرفت دیگر طاقت نیاوردم رفتم جلو گفتم، ضعیفه این چه غلطیه میکنید خجالت هم نمیکشید میخوای اون قمه رو بگیرم و تو... لا اله الا اله ناگهان به روی من براق شد و گفت این گه خوربها به تو چه مربوطه مرتیکه الدنگ بچه... طرفشو فراموش کرد و به من هجوم آورد داشت قمه را توی فرق سرم میزد که پا گذاشتم به فرار و اون هم حالا جری تر شده بود، از پی من میدوید یک لحظه نزدیک بود قمه اش را از پشت روی شانه ام فرو بیاورد که پایم به سنگی گیر کرد و به زمین افتادم، زمین خوردن

همان و از روی تخت به پایین افتادن همان اما به جای ترس و
احساس درد خوشحال شدم و کلی شاد.

۱۴۰۱/۱/۲۰

فضول باشی سلطنت طلب میشود

در این خواب که همین دیشب از سرشب تا دم دمای صبح دیدم فکر کنم به پایان خواب دیدن رسیده باشم ، نه اشتباه میکنم فکر نیست واقعیت است من همه جور خوابی دیدم و تمام آن شخصیت هائی که آرزویش را داشتم و مرتب بخودم سر کوفت میزدم مثلا چرا معلم یا یکه بزن نشده بودم را در خواب دیدم و شدم و چرا میگم باید این خواب بطور یقین پایان رویاها و خواب های من باشد زیرا هیچگاه حسرت چنین شخصیتی را نخورده بودم و هیچگاه آرزوی بودن در چنین جماعتی را نداشتم ، بگذریم بریم برای تعریف خواب دیشب .

خواب دیدم من هم عاقبت ریق رحمت را سر کشیدم و از این دنیای چند گانه بی ترحم به جهان باقی شتافته ام این بار میبینم بهشت درهای زیادی دارد هر امتی پشت دری جمع شده اند

و منتظر ورود به آن هستند ، یهودیان پشت دری که به دیوار توبه وصل است اجتماع کردند و داخل نمیشوند و سهم بیشتری از بهشت میخواهند چون پروردگار مهربان شفیق رفیق بهشت عنبرینش را تقسیمات متعددی کرده و هر گروه از مخلوقاتش را در ناحیه ائی مخصوص خودشان اسکان داده ، قربون این پروردگار چقدر مهربان است و چقدر بفکر مخلوقات نمک شناس خودش است .

البته در آیه ۸۴ سوره آل عمران راست گفته هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نمیشود و او در آخرت از زیان کاران است

(أَمَّن يَتَّبِعِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً) دچون مسلمانها باید از در ورودی خودشان وارد بهشت شوند و در منطقه مسلمان نشین سکنا گزینند مگر خداوند به امت موسی و عیسی وعده بهشت نداده بود مگر میشود خداوند هم خدعه کند اصلاً اگر غیر از این عمل میکرد باز گرفتار جنگ و ستیز مسلمان و یهودی و غیره میشد ، مخصوصاً مسلمانها که در دنیای واقعی

نتوانستند حریف اسرائیل و یهودیان شوند آنوقت حتما می‌خواهند انتقام غزه و دیر یاسین و کپر قاسم را در همین جا بگیرند! نه، نه خدا کارش درسته برای جلوگیری از جنگهای صلیبی و منطقه ای و جهانی در بهشت هر گروه را در جای خودشان قرار داده و بیخودی عربها به یَحِيَهُمْ فِيهَا سَلَام سوره یونس و یا به روایت پیامبر اسلام که فرمودند اَنَا حَبُّ الْعَرِيْهَةِ لَا نَهَالُغْتَهُ اهل الجنة استناد میکنند بله در قسمت آقایان عربها در بهشت زبانشان عربیست و در قسمت چینی ها و ژاپنی ها و ویتنامی ها و روسها هر کدام به زبان خودشان صحبت میکنند ، آخه اگر غیر از این بود خداوند برای تمامی اهل بهشت که عرب نیستند باید کلاسهای مقدماتی زبان عربی و کلاسهای دوره تکمیلی عربی بگذارد یعنی تمامی مساحت بهشت باید میشد آموزشگاههای زبان عربی ، من فکر میکنم تازه برای این همه کلاس با در نظر گرفتن جمعیت غیر عرب بهشت از بدو تولد انسان تا همین دوره زمین و ساختمان هم کم می آورد تازه از کجا این همه مدرس زبانهای گوناگون که عربی

بدانند پیدا میکرد ، نه آقایان کار خدا درست است من هم
یک قدری دلهره زبان عربی را داشتم که بجز دو کلمه الفرج
والشريف والذکرو کييرا چیزی نمیدانستم و براحتی یک
جرعه آب خنک نوشیدم و وارد بهشت در قسمت سلطنت
طلبان شدم تنها باز جوی در بهشت برای سلطنت طلب ها
پرویز ثابتی و تیمسار معظم حیب الله نصیری بودند ثابتی
اسامی بعضی پادشاهان سلسله های ایرانی را می رسید و نصیری
سوال میکرد کتابت چیست ، پیامبرت کیست ؟ از من سوال
کردند پادشاهان زندیه را نام ببر من گفتم رضاشاه کیر سر
دو زمان محمد رضا شاه و رضا شاه دوم .

ثابتی با غضب گفت مردك درست جواب بده نام شاهان
افشاریه را بگو ! گفتم رضا شاه بزرگ بانی ایران نوین محمد
رضا شاه معمار و بنیان گذار دروازه های تمدن بزرگ ، رضا
شاه دوم محبوب القلوب عجم ، عرب و یهود باز ثابتی فریاد
زد به بهشت راهی نخواهی داشت مگر اینکه درست جواب

بدی شاهان سلسله صفاریان را بگو کمکت میکنم سر دودمان
یعقوب لیث صفار ، حالا بگو .

جواب دادم من عمرو لیث و عمر لیث نمیشناسم ثابتی کلتش را
در آورد روبروی صورت من گرفت اما من نترسیده ادامه دادم
من بعد از کورش کییر فقط سه پادشاه را میشناسم ، یک رضا
شاه کییر بنیانگذار ایران و ایرانی ، محمد رضا شاه پهلوی و
رضا شاه دوم همین وبس

تیمسار نصیری که ساکت و موزیانه به سوال و جواب ما گوش
میکرد شروع کرد به دست زدن و گفت احسن احسن عجب
مرد وطن پرست و شاه دوستی اقلا بیسواد در مورد شاهنشاه
بزرگ ارتش داران ، خدایگان شاهنشاه آریا مهر اسلام پناه بی
تریبیتی نکن وبا احترام و تمامی القاب از ایشان یاد کن ، گفتم
حق باشماست

ثابتی : تیمسار از این امتحان این فرد سر بلند در آمد در
خدمت شماست

نصیری : باور نمی‌کردم ، به قیافه اش نمی‌خورد سلطنت طلب
باشد ، خوب مردك جوع اللق بگو کتابت چیست

: ماموریت برای وطنم

نصیری : آفرین دیگه ؟

: ماموریت برای وطنم

نصیری : کتاب دیگری نخواندی

: چرا ماموریت برای وطنم

نصیری : از شعرای قدیم و جدید چی خواندی ؟ شاهنامه ،
مثنوی ، غزلیات حافظ ، بوستان و گلستان ، منطق الطیر

: من همیشه کتاب می‌خوانم اما فقط ماموریت برای وطنم

نصیری : احمق مثلا انقلاب سفید اعلیحضرت را نخواندی

: آن زمان که ما درس می‌خواندیم انقلاب سفید جزو کتب
درسی نبود بعداً شد یکی کتاب درسی ، ولی من از آنجائیکه

هر بار ماموریت برای وطنم را میخوانم از این شاهکار ادبی
فرهنگی تاریخی به چیزهای تازه تری دست میابم اینکه مثل
قران برای مسلمین من هم فقط همین کتاب را میخوانم چون
هرچی بخوام درونش هست و به کتاب دیگری احتیاج پیدا
نمیکم

نصیری: عجب! پرویز تو کتاب ماموریت برای وطنم
اعلیحضرت را خوانده ای

ثابتی: خیر تیمسار من هم متأسفانه مثل شما نخوانده ام، اگر
در اینجا وقت کردیم باید حتما بخوانیم

نصیری: آخه من کتاب خوان نیستم تا کنون هیچ کتابی را
نخوانده ام دروسم راهم از روی جزوه میخواندم نه از روی
کتاب (دستی به پشت من کشید و گفت) برو، برو
اعلیحضرت پشتیبانت باشد دست رضا شاه کبیر به همراه ات

: من هم مثل خر سرم را انداختم زیر و وارد بهشت شدم در
ابتدای راه دفتر اطلاعات بود هر سوال و احتیاج به هر نوع

راهنمایی داشتی میتوانستی به دفتر اطلاعات بروی و از مسئول سوال کنی من هم رفتم دیدم جناب اسدالله خان اعلم تنها رئیس و تنها کارمند آنجا هستند ایشان تا مرا دیدند تعجب کردند و گفتند تو چطوری تونستی بیای قسمت ما من تو را خوب میشناسم تو اصلا با هیچ سلطنت و پادشاهی میانه خوبی نداشتی گفتم خطم را عوض کردم جناب اعلم وقتی چپی ها مثل آقای میلانی و اسماعیل خوئی و دیگران میتوانند خط خودشان را عوض کنند چطور من نمیتوانم

اعلم: بله حق با شماست خیلی از توده ای ها و مخالفین قسم خورده اعلیحضرت و حتی آخوندها نظرشان برگشته خوب بگو چکار داشتی

: آقای اعلم میخواستم پیرسم از دوستان و آشنایان خودمان میتوانم آدرسی داشته باشم میخواستم بدانم بنده در بهشت باید با چه کسانی روزها را شب و شبها را روز کنیم

اعلم : اولاد در بهشت روز و شب نداریم همیشه بهمین شکل است مثل صبح های خودمان آسمان ، آسمان که نه فضای دور و برت همیشه گرگ و میشه والله اگر قدری چشمانت ضعیف باشد جائی را خوب نمیتوانی بینی مثلا اگر از سمت راست حالا تو بگو طرف مشرق بری به نهری میرسی که فکر میکنی نهر بستنی مخلوط یا معجون ، نه پدر جان نهر فاضلاب بهشت و جهنمه این همه جهنمی و بهشتی خوب وقتی فقط بشاشند سیل راه میافته و خداوند این مسیل را برای همین شاش های مخلوقاتش احداث کرده و البته چون بوئی را متوجه نمیشوی و اگر چشمانت خوب نبیند امکان دارد چند هلوپی قورت بدی و نفهمی چی نوش جان کردی بهت پیشنهاد میکنم اصلا دیگر به طرف مشرق نرو . خوب دیگه چی میخوای

: نگفتی از دوستان و شخصیت های مملکتی سابق چه کسانی با

ما هم خانه هستند

اعلم : در راس همه اعلیحضرت محمد رضا شاه شاهنشاه آریا
مهر و بیشتر وزیران و وکیلان و سیاستمداران و مدیران
و شخصیت های طراز اول آن زمان فقط چند تائی مثل
کاشانی سید ضیاء شمس قنات آبادی و امین السلطان و چند
شخصیت قاجاری دیگر رفتن به جهنم

: خمینی و دارو دسته اش چی؟

اعلم : همه و همه اون دار و دسته سبز و بنفش و هر رنگ دیگری
باتفاق تمامی آخوند های اسلامی و هر چه مدیر کارگزار آن
زمان بوده در جهنم هستند اما خمینی را هر روزه همراه ذغال
سنگها اشتباهی میریزند توی کوره ای که آتش جهنم را شعله
ور میکند، بیچاره جزغاله میشه تمام ریشش پاک میسوزه چند
روزی بیرون از کوره جلوی درموتور خانه میایستد
و اعلیحضرت از پنجره ای که رو به جهنم است او را می بیند
و با علم و اشاره با خمینی صحبتی میکند

فضول باشی : جدی میگی

اعلم : دروغم چیه ، خمینی دست میکشه به صورتش و از راه دور میگه باز ریشه ایم سوخت و اعلیحضرت که فکر می کنند داره خواهش میکنه اورا ببخشند با صدای بلند میفرمایند ما را خر فرض کردی و گاهی هم اعلیحضرت با دو دست برایش بیلاخی میفرستند و خمینی در جواب دستش را به الت اش برده با گریه میگوید پرستاد اینجا هم دست بردار من نیست

فضول باشی : گرفتی مارو جناب اسدالله خان اعلم وقتی آنها متوجه نمی شوند بهم چه میگویند شما از کجا متوجه حرف های آنها میشوید

اعلم : من لب خوانی میدانم فکر کردید آن خاطرات را الکی نوشته ام بیشتر آنها لب خوانی است

: خوب دیگر چه کسانی هستند

اعلم : من چه میدانم منظورت کیست خودت نام بیر تا من بگم هست یا خیر ، بگذار راحت کنم همه اونهایی که ظلم کردند و خیانت و جنایت و شما نتوانستید گزندی به آنها

برسانید و حواله شان دادید به این دنیا همگی بشکلی در بهشت هستند فقط یک تعدادی که اگر بودند باعث بد نامی آفریدگار میشد همراه دوزخیان هستند مثل هیتلر پی نوشته سالازار تمامی آخوند های خودمان لاجوردی ها و صلواتیها وغیره اما مابقی در بهشت در قسمت خودشان دارند حال میکنند

فضول باشی : لات ولوت ها چی

اعلم : خوب از اول بنال اگر منظورت شعبان بی مخ و دار و دسته بیست و هشت مردادی هاست همگی در بهشت هستند بجز تیب حاج رضائی و دار و دسته اش که قاعله پانزده خرداد را راه انداختند ، بین پسر فکر نکن زرنگی و داری از من حرف در میاری من وظیفه دارم جواب سوال همه را بدرستی بدهم پس پلیتیک بی پلیتیک رو راست هر سوالی داری بکن

: والله میخواستم از دکتر مصدق سوال کنم روم نمیشد ایشان کجا هستند

اعلم : هان ایشان با امیر کبیر وقائم مقام فرهانی در منطقه ای هستند که بفرمان اعلیحضرت در حسر منطقه ای هستند درست مثل احمد آباد اما مصدق تلاش میکند منطقه ای از بهشت را برای ایرانیان ملی کند که البته شاهنشاه ما با هرگونه ملی گرائی و ملی سازی مخالفند بجز ملی کشی

: کسی هم میتواند خدمت ایشان برسد

اعلم : خدمت اعلیحضرت ؟

: خیر خدمت جناب دکتر محمد مصدق را عرض میکنم

اعلم : مگه نفهمیدی گفتم مصدق در حسر هست

: دکتر فاطمی چطور ؟ ایشان که هستند

اعلم : بله آن ملعون جمهوری خواه هم هست اما شاهنشاه

سعی کردند وسیعی میکنند حکم اعدامش را بگیرند فکر کنم

همین امروز وفردا اعدامش کنند

فضول باشی : عجب بگذریم کجا میشه رفت حوری دید ؟
آقای اعلم شما که یک کارشناس سکسی هستید حوریها
چنگی به دل میزنند

اعلم : اگر از من میپرسی باید بگم یک مشت اشغال بدرد
نخورن ، در این مورد حسایی فریبمان دادند هر چی فاحشه
توی اون دنیا بود آوردن کردن حوری

: جدی میفرمائید !

اعلم : بله پس چی لابد دلت تو بد جوری صابون زده بودی
برای حوری هائی که آخوند ها سر منبر میگفتند نه جانم یک
نمونه دوسه هزار فاحشه شهر نو خودمان را که پری بلنده
سرپرستی کرد از دروازه آورد در خدمت ملکه اعتضادی در
بیست وهشت مرداد هزار و سیصد و سی دو همگی با ملکه
اعتضادی بعنوان حوری های بهشتی در خدمت اهالی محترم

هستند

فضول باشی : خانم کاترین پرزשکدم وپرستو های وزارت

اطلاعات جمهوری اسلامی چی ؟ آنها هم هستند

اعلم : نه همگی آنها دوزخ مکان شده اند ، اما ناقلا تو مثل

اینکه هوس حوری کردی

: نه بابا ، بااین تعریفی که شما کردید غلط میکنم شما که بهتر

میدانید نزدیکی با این حوری ها باعث امراض مقاربتی میشه

شکر میخورم هوس کنم

اعلم : اگر سوالی نداری من کار زیادی دارم فقط هواست

باشه اگر سلطنت طلب شدی باید الفاظ رکیک زیادی یاد

بگیری وخرجش کنی تا شاید قدری شبیهه شعبان بی مخ ها

بشی

فضول باشی : باشه باشه حتما (آدرس دکتر فاطمی را گرفتم

ومثل برق وباد رفتم بدیدن دکتر حال خوشی نداشت سلام

کردم ناراحت ودلگیر بود پرسیدم دکتر اینجا بهشت است

اینجا دیگر چرا ناراحت هستید دکتر نگاهی توی چشمان من

کرد و گوئی میخواست بداند صادق هستم و راست میگویم یا
خیر اما بمن خیلی زود اطمینان کرد و حرفش را زد)

دکتر فاطمی : اسم شما

فضول باشی : فضول باشی هستم جناب دکتر هیچوقت شما را
فراموش نکردم گو اینکه اصلا شما را ندیده بودم اما ندیده
بشما دل بسته شده بودم

دکتر فاطمی : معلوم است انسان شریفی هستی آقای فضول
باشی شما داستان حضرت محمد در مکه را میدانید

فضول باشی : ایشون که داستان زیاد داشته و دارند شما کدام
داستان را میفرمائید

دکتر فاطمی : شبی که قریش در مکه قصد جانش را کرده
بود و حتی ایشان وحشت داشتند فرار کنند و علی ابن ابی
طالب در جای ایشان خوابیدند تا حضرت باتفاق ابو بکر فرار
کردند و بقیه را هم که خودتان میدانید

فضول باشی : خوب شما هم فرار کنید

دکتر فاطمی : آخه منکه کسی را ندارم تا مانند حضرت علی
در رختخواب من بخوابد و دشمنانم را فریب دهد

: (بلافاصله گفتم) من ، من قربان ، من در جای شما میخوابم

دکتر فاطمی : جدی میگید ؟ امکان داره برای شما خطری
داشته باشد

: اولاً جانم فدای شما دوما چه خطری وقتی آمدن صورتم را
زیر ملافه پنهان میکنم وبا ناز و قمیش نشانشان نمیدهم تا
قدری بیشتر معطل شوند تا شما کاملاً دور شوید وبعد هم
وقتی صورت مرا دیدند و فهمیدند فریب خوردند دست از
سر من بر میدارند

دکتر فاطمی : شما مطمئن هستید میخواهید این فداکاری را
انجام دهید

فضول باشی : این چه فرمایشیه جناب دکتر من برای شما جان
میدهم اینکه دیگه چیزی نیست

دکتر فاطمی : پس اگر حاضری همین حالا برو روی تخت
من بخواب و من تا دیر نشده از اینجا بروم . لطفا ملافه را روی
صورتتان بکشید

فضول باشی : چشم ، چشم (خیلی خوشحال بودم چنین کار
بزرگی را برای دکتر انجام میدهم ، دکتر رفت و بلافاصله
شش هفت نفر گردن کلفت بسر دستگی شعبون بی مخ وارد
شدند مثل اینکه پشت در منتظر بودند من جای دکتر دراز
بکشم ، یکی گفت بلند شو دکتر کارت تمومه ، من ملافه را
بخودم پیچیدم و مثل گربه مائو کردم ، باز طرف گفت بلند
نمیشی خیل خوب بچه ها ملافه پیچش کنیدا با تناب مثل یه
لوله پی چیدش (در یک چشم بهم زدن چنان من را لای
ملافه پیچیدند و دور تادورم را چنان تناب پیچ کردن که هیچ
حرکتی بجز خم و راست شدن از کمر بروی شکم نمیتوانستم
انجام دهم ، بی معرفت ها همان جا با تنابی وقلابی که از

سقف آویزان بود داری بپا کردند و من را بدار کشیدند ،
چشمانتان روز بد نبیند وحشتناک بود بدنم زنده بود و احتیاج
به اکسیژن داشت و طالب یک نفس کوتاه اما نفسم در نمی
آمد زمانی هم که مرا آویزان کردند چنان نعره وحشتناکی از
اعماق وجودم کشیدم اما فایده نداشت ،خودم را با شدت از
کمر چندین بار خم و راست کرده و بخود تاب دادم تناب پاره
شد و از روی تخت به زمین افتادم ، اولین حرکتم این بود که
سقف را نگاه کردم نه تنابی بود و نه داری نفس عمیق دیگری
کشیدم و با خود عهد کردم اگر قرار باشد باز هم خواب بینم
هرگز به رختخواب نروم

۱۴۰۳/۵/۲۸

پایان